

ستایش



ملیکا، ذکر تو گویم

ملکا، ذکر تو گویم که تو پاک‌ی و خدایی / نروم جز به همان ره که توأم راه نیایی

قلمرو زبانی مَلِک: ۱. پادشاه، خداوند ۲. نقش دستوری ← مُنادا ۳. نشانه ندا ← «ا» (ملکا) / ذکر: یاد کردن، بر زبان راندن / مرجع ضمیر «تو» (در تمامی ابیات این شعر): معشوق (خداوند) / ذکر تو: ترکیب اضافی (دی ۹۸ خارج) / خدا: مسند / ره: متمم (دی ۹۸ خارج) / جمله پایانی بیت (= که توأم راه نیایی): به دو صورت، تَلَقُّظ و معنی می‌گردد:

- ۱ ... که تو راهنمای من هستی [تو: نهاد / راهنما: مسند / ام (من): مضاف الیه / یی: مخفّف «هستی» = فعل اسنادی]
- ۲ ... که تو به من راه (را) نمایی (نشان دهی): [تو: نهاد / ام (من): متمم (به من) / راه: مفعول / نمایی: فعل]

قلمرو ادبی قالب شعر: غزل / قافیه‌های این غزل (به ترتیب): خدایی، نمایی، سزایی، ثنایی، نیایی، جزایی، فزایی، رهایی / استعاره: مَلِک ← استعاره از «معشوق = خداوند»

قلمرو فکری معنی: ای پادشاه (خداوند!) نام تو را بر زبان می‌آورم، چرا که تو (پروردگار) مُنَزّه و پاک هستی. فقط به راهی که تو به من نشان می‌دهی قدم می‌گذارم. (جَز راهی که تو به من نشان دهی به راه دیگری نمی‌روم) / مفهوم: اشاره به صفات خداوند، از جمله پاک‌ی و هدایتگری این بیت، یادآور مفاهیم سوره مبارکه «حمد» است.

بمه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم / همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

قلمرو زبانی جویم: جست‌وجو می‌کنم / فَضْل: بخشش، کرم / پویم: از مصدر «پویدن»؛ حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جُست‌وجوی چیزی؛ تلاش؛ رفتن (دی ۱۴۰۱، شهریور ۹۹ خارج) / سزاوار، شایسته، لایق

قلمرو ادبی جناس ناهمسان (اختلافی): جویم و پویم و گویم / تکرار: همه، توحید، تو

قلمرو فکری معنی: فقط درگاه تو را جست‌وجو می‌کنم. به سبب بخشش و کرم تو در تلاش و حرکت هستم. فقط یگانگی تو را بر زبان می‌آورم که سزاوار توحید هستی. / مفهوم: برتری معشوق (خداوند) بر همه کس و همه چیز [فقط «معشوق» و دیگر هیچ] + اقرار به یگانگی خداوند

تو حکیمی تو عظیمی تو کبری تو رحیمی / تو نماینده فضل تو سزاوار شنایی

قلمرو زبانی حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و بُرهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد / کریم: بسیار بخشنده، بخشاينده، از نام‌ها و صفات خداوند / رحیم: بسیار مهربان، از نام‌ها و صفات خداوند / نماینده: آن‌که آشکار و هُویدا می‌کند؛ نشان‌دهنده / تَنَّا: ستایش، سپاس (هم‌آوا با ← سنا: روشنایی) (دی ۹۷ خارج و دی ۱۴۰۱)

قلمرو ادبی تکرار: تو / واج‌آرایی: تکرار صامت «ت» و مصوّت‌های «ئ» و «ای»

قلمرو فکری معنی: تو دانا، بزرگ و بسیار بخشنده و مهربان هستی. تو نشان‌دهنده (دارای) فضل و بخششی و سزاوار ستایش. / مفهوم: ذکر صفات الهی

توان وصف تو گفتن که تو در فهم کنجی | توان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

قلمرو زبانی	وصف: توصیف کردن، بیان و شرح چگونگی و حالت (هم خانواده «اوصاف، توصیف، موصوف و...») / ننگجی: جای نمی‌گیری (هم خانواده «گنجایش») / شبه: مانند، مثل، همسان (خرداد ۱۴۰۱) / وهم: پندار، تصوّر، خیال
قلمرو ادبی	جناس ناهمسان (اختلافی): فهم و وهم / تکرار: نتوان، تو، گفتن / واج‌آرایی: تکرار صامت «ت»
قلمرو فکری	معنی: توصیف تو را نمی‌توان برشمرد چرا که تو در فهم و ادراک محدود انسان نمی‌گنجی و نمی‌توان شبیه و مانندی برایت ذکر کرد زیرا تو (حتی) به وهم و خیال نیز در نمی‌آیی. (دی ۹۹ خارج) / مفهوم: ناتوانی انسان از وصف و درک خداوند

بم عزی و جلالی، همه علی و یقینی | بم نوری و سروری، بم جودی و جزایی

قلمرو زبانی	عزّ: ارجمندی، گرمی شدن؛ مقابل «ذُل» (هم خانواده «عزّت، عزیز و...») / جلال: بزرگواری، سُکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد / یقین: بی‌شک و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد / سرور: شادی، خوشحالی (خرداد ۱۴۰۱) / جود: بخشش، سخاوت، گزم / جزا: پاداش کار نیک
قلمرو ادبی	تکرار: همه / واج‌آرایی: تکرار مصوّت بلند «ای» و مصوّت کوتاه «اُ»
قلمرو فکری	معنی: تو تمامی ارجمندی، بزرگواری، دانش، یقین، نور، شادی، بخشش و پاداش هستی. / مفهوم: ذکر صفات خداوند

بم غیبی تو برانی، همه عیبی تو بپوشی | بم پیشی تو بکاهی، همه کنی تو فرایی

قلمرو زبانی	بیش: افزونی، زیادی / بکاهی: از مصدر «کاستن»؛ کم کنی (هم خانواده «کاهش») / کم: اندک / فرایی: بیفزایی، زیاد و افزون نمایی (هم خانواده «افزایش»)
قلمرو ادبی	جناس ناهمسان (اختلافی): غیبی و عیبی / تضاد: ۱. بیشی و کمی ۲. بکاهی و فرایی / واج‌آرایی: تکرار مصوّت «ای» / تکرار: همه و تو / ترصیع [ویژگی علوم انسانی] / تلمیح: بیت اشاره دارد به آیه «تُعَرِّضُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مَنْ تَشَاءُ» [ترجمه آیه: خداوند هر آنکس را که بخواهد عزّت می‌دهد و هر آنکه را بخواهد ذلیل می‌گرداند.] (شهریور ۱۴۰۱)
قلمرو فکری	معنی: (خداوند) تو به تمام امور غیبی و ناپیدا آگاه هستی و همه عیب‌ها را می‌پوشانی؛ همه کم و زیاد شدن‌ها به دست توست. (شهریور ۹۹ خارج) / مفهوم: ۱. عالم الغیب بودن خداوند ۲. ستارالعیوب بودن پروردگار ۳. عزّت و ذلّت انسان‌ها در دست خداوند است.

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید | مگر از آتش دوزخ بودش روی ربایی

حکیم سنایی غزنوی

قلمرو زبانی	مگر: ۱. امید است (قید آرزو و تمنا) ۲. شاید (قید تردید) / دوزخ: جهنم / مرجع «ش» (بودش): سنایی / روی: مجاز از «چاره، امکان»
قلمرو ادبی	لب و دندان: ۱. مراعات نظیر ۲. مجاز از «کُل وجود» / مراعات نظیر: آتش و دوزخ (خرداد ۱۴۰۰ خارج) / تخلّص: «سنایی» ← تخلّص شاعر [تخلّص، آرایه ادبی نیست] / مجاز: روی ← مجاز از «چاره، امکان»
قلمرو فکری	معنی: لب و دندان (همه وجود = تمامی اعضای) سنایی، توحید و یگانگی تو را می‌گوید؛ به این امید که امکان‌هایی از آتش جهنم برای او وجود داشته باشد. (دی ۹۷ خارج) / مفهوم: وصف توحید خداوند به امید‌هایی از آتش جهنم



درس اوّل

شکرِ نعمت

مَنّتِ خدای را، عَزَّوَجَلَّ، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش **مزید** نعمت.

قلمرو زبانی مَنّت: سپاس، شُکر، نیکویی / عَزَّوَجَلَّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود / طاعت: اطاعت، عبادت / قُرْبِت: نزدیکی (هم‌خانواده «قُرب، مقاربت، قرابت») / مَزید: افزونی، زیادی / دو حرف اضافه برای یک متمم: به شکر اندرش [شکر: متمم / به: حرف اضافه اوّل / اندر: حرف اضافه دوم] / مرجع «ش» (طاعتش و اندرش): هر دو «خدا» / نقش «ش»: هر دو ← مضاف‌الیه / حذف: فعلی «است» (بعد از واژه «نعمت») به قرینه لفظی حذف شده است / قربت: هم‌آوا با ← عُربت: دوری (دی ۱۴۰۲)

قلمرو ادبی شیوه نگارش این درس: نثر «مُسَجَّع» (دارای سجع) / سجع: قُرْبِت و نعمت

قلمرو فکری معنی: شُکر و سپاس، مخصوص خداوند گرامی و بلندمرتبه است؛ خداوندی که اطاعت از او موجب نزدیکی به اوست و شکرگزاری او باعث افزایش نعمت است. (خرداد و دی ۹۹ خارج)

این عبارت، قرابت معنایی دارد با:

«شکر نعمت، نعمت افزون کند کُفر نعمت از کُفت بیرون کند» (مولانا)

هر نفسی که فرو می‌رود، مُمَدِّ حیات است و چون برمی‌آید، مُفَرِّجِ ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب.

قلمرو زبانی هر نفسی: هر یک نفس / فرو می‌رود: پایین می‌رود؛ عمل «دَم» (در تنفُس) / مُمَدِّ: مَدَد‌کننده، یاری رساننده (هم‌خانواده «امداد») (دی ۹۸ و ۹۹، خرداد ۹۸ خارج) / حیات: زندگی [هم‌آوا با ← حیاط: میدان، محوطه] / برمی‌آید: بالا می‌آید؛ عمل «بازدَم» / مُفَرِّج: شادی‌بخش، قرح‌انگیز / ذات: وجود / حذف: فعل «است» (بعد از واژه‌های «ذات» و «واجب») به قرینه لفظی حذف شده است (خرداد ۹۸، خرداد ۹۸ خارج)

قلمرو ادبی تضاد: فرو می‌رود و بر می‌آید / سجع: ۱. فرو می‌رود و برمی‌آید ۲. حیات و ذات ۳. موجود و واجب [سجع متوازن ← اشتراک فقط در «وزن»] (خرداد ۱۴۰۲)

قلمرو فکری معنی: هر نفسی که فرو می‌رود (دَم) یاریگر زندگی است (شهریور ۱۴۰۲) و وقتی بالا می‌آید (بازدَم) شادی‌بخش وجود است. پس در هر یک نفس (کشیدن) دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی یک شکر واجب است. (شهریور ۹۹، دی ۹۸) / مفهوم: باید شکرگزار لحظه لحظه زندگی بود.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید؟

قلمرو زبانی که (مصراع اوّل): به معنی «چه کسی؟» / برآید: از مصدر «برآمدن»؛ به معنی «از عهده برآمدن، انجام دادن» / ش: ۱. خداوند ۲. نقش ← مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته و وابسته ← عهده شکر او) / استفهام انکاری: مصراع اوّل ← از دست و زبان هیچ کس بر نمی‌آید

قلمرو ادبی دست و زبان: ۱. مراعات نظیر ۲. مجاز [دست ← مجاز از «توانایی»، «عمل و کردار» / زبان ← مجاز از «سخن و گفتار»] (خرداد ۹۹ خارج)

قلمرو فکری معنی: هیچ کس نمی‌تواند با کردار و گفتار خود، شُکر و سپاس خداوند را به جای آورد. (خرداد ۱۴۰۱، دی ۹۹ خارج)

مفهوم: عجز و ناتوانی انسان در سپاس‌گزاری از پروردگار.

﴿اعملوا آلَ داوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلًا مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾.

قلمرو ادبی آریه «تضمین»: سعدی، آیه‌ای از قرآن را در کلام خود آورده است [سوره سبأ، آیه ۱۳]

قلمرو فکری معنی: ای خاندان داود، سپاس‌گزارید و عده کمی از بندگان من، سپاس‌گزارند.

بند همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
وزن، سزاوار خداوندی‌اش
کس نتواند که به جای آورد

قلمرو زبانی به: بهتر / تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن / عذر: معذرت خواهی، پوزش / ورنه: مخفف «و اگر نه» / حذف: فعلی «است» (بعد از «به» مصراع اول) به قرینه معنایی حذف شده است (دی ۱۴۰۲ خراج، شهریور ۹۹، خرداد ۹۸) / مرجع ضمیر «خویش»: بنده

قلمرو ادبی قالب شعر: قطعه / قافیه قطعه: «خدای» و «جای» / ردیف: «آورد»

قلمرو فکری معنی: بنده همان بهتر است که به خاطر کوتاهی (در عبادت و شکرگزاری) در پیشگاه خداوند پوزش بخواند و گرنه آنچه را که سزاوار خداوند است، هیچ‌کس نمی‌تواند به جای بیاورد. / مفهوم: ناتوانی انسان از سپاس‌گزاری و شکرگزاری خداوند.

باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.

قلمرو زبانی بی حساب: بی اندازه، فراوان / همه را: به همه [را؛ حرف اضافه به معنی «به»؛ همه ← متمم] / خوان: سفره، سفره قراخ و گشاده [هم‌آوا با ← خان: بزرگ، رئیس] / بی دریغ: بی مضایقه، بدون چشم‌داشت / حذف: فعلی «است» (بعد از «رسیده» و «کشیده») حذف به قرینه معنایی / زمان فعل‌های «رسیده» و «کشیده»: هر دو ← ماضی نقلی (رسیده است و کشیده است)

قلمرو ادبی تشبیه: ۱. باران رحمت (رحمت: مشبّه / باران: مشبّه به) ← اضافه تشبیهی ۲. خوان نعمت (نعمت: مشبّه / خوان: مشبّه به) ← اضافه تشبیهی / سجع: رسیده و کشیده

قلمرو فکری معنی: رحمت فراوان خداوند همچون باران به همه رسیده و نعمت بدون مضایقه او مانند سفره‌ای گشاده در همه جا گسترده شده است. (خرداد ۱۴۰۱ خراج، خرداد ۱۴۰۰ خراج، شهریور ۹۸) / مفهوم: اشاره به «گسترده‌گی و فراگیری و همگانی بودن رحمت و لطف و نعمت الهی».

پردۀ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفۀ روزی به خطای مُنگر نبرد.

قلمرو زبانی ناموس: آبرو، شرافت / فاحش: آشکار، واضح / وظیفه: مُقَرَّری، وجه معاش / روزی: رزق؛ مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد / وظیفۀ روزی: رزق مُقَرَّر و مُعین / بُریدن وظیفه: قطع کردن مُقَرَّری / مُنگر: زشت، ناپسند (خرداد ۱۴۰۰) / گروه اسمی: پردۀ ناموس بندگان [پرده: هسته گروه اسمی / ناموس: مضاف‌الیه / بندگان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته و وابسته)]

قلمرو ادبی تشبیه: پردۀ ناموس (ناموس: مشبّه / پرده: مشبّه به) ← اضافه تشبیهی / کنایه: پردۀ ناموس کسی را دیدن ← کنایه از «رسوا و بی‌آبرو کردن کسی» / ندرد و نبرد: ۱. جناس ناهمسان (اختلافی) ۲. سجع (شهریور ۹۹ خراج)

قلمرو فکری معنی: (خداوند) آبروی بندگان را با وجود ارتکاب گناه آشکار نمی‌ریزد و روزی و رزق مُقَرَّر آنان را با وجود خطاکاربودنشان قطع نمی‌کند. (خرداد ۱۴۰۳ فنی، دی ۱۴۰۱، خرداد ۱۴۰۱ و ۹۸، دی ۹۸ و ۹۷) / مفهوم: جمله اول اشاره به «صفت «ستار العیوب» بودن خداوند (دی ۹۹ و دی ۹۷ خراج) جمله دوم اشاره به «رزاقیت» خداوند ← «ستار العیوب» و «هُوَ التَّزَاق»

این عبارت، ارتباط معنایی دارد با:

۱. ولیکن خداوند بالا و پست
 ۲. آدیم زمین، سفرۀ عام اوست
 ۳. دو کونش یکی قطره از بحر علم
 ۴. گرم‌های تو ما را کرد گُستاخ
- به عصیان در رزق بر کس نبست
برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
گُنه بیند و پرده پوشد به جلم [دوگون: دو جهان = دنیا و آخرت]
[آدیم: چرم]

فَرّاشِ بادِ صبا را گفته تا فرشِ زمّردین بگسترند و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد زمین بیروند.

قلمرو زبانی فَرّاش: فرش گُستر، گُسترندۀ فرش / صبا: بادی که از طرفِ شمالِ شرقی می‌وزد؛ باد بهاری [هم‌آوا با ← سِبا: شهری که بلقیس، ملکهٔ آن شهر بود] / زَمّردین: منسوب به زَمّرد [زَمّرد ← یکی از سنگ‌های قیمتی به رنگ سبز] / دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند / نبات: جمع «بنت»؛ دختران / نبات: گیاه، رُستنی / مَهْد: گهواره / حذف: فعل «است» (بعد از «گفته» و «فرموده») به قرینهٔ معنایی حذف شده است [زمان هر دو فعل «گفته است» و «فرموده است»: ماضی نقلی] / را: (هر دو) حرف اضافه به معنی «به» [«فراش باد صبا» و «دایهٔ ابر بهاری» ← متمم] (خرداد ۱۴۰۱ خارج)

قلمرو ادبی تشبیه: ۱. فراشِ بادِ صبا (باد صبا: مشبّه / فراش: مشبّه به) ۲. دایهٔ ابر بهاری (ابر بهاری: مشبّه / دایه: مشبّه به) ۳. نباتِ نبات (نبات: مشبّه / نبات: مشبّه به) ۴. مهد زمین (زمین: مشبّه / مهد: مشبّه به) [همگی ← اضافهٔ تشبیهی] (شهریور ۱۴۰۱، دی ۱۴۰۰) / استعاره: فرشِ زمّردین ← استعاره از «سبزه‌ها و چمن‌ها» (خرداد ۱۴۰۰، شهریور ۹۸، دی ۱۴۰۰، شهریور ۹۸ خارج، دی ۹۷) / تشخیص: ۱. باد صبا ۲. ابر بهاری ۳. نباتِ نبات / جناس ناهمسان (افزایشی): فَرّاش و فرش / سجع: ۱. گفته و فرموده ۲. بگسترند و بیروند

قلمرو فکری معنی: (خداوند) به باد صبا که همچون فرش گسترنده‌ای است، دستور داده که بر روی زمین، فرشی از چمن و سبزه بگستراند و به ابر بهاری که مانند پرستاری (دایه‌ای) است فرمان داده تا گیاهان را در گهوارهٔ زمین پرورش دهد. (خرداد ۹۸) مفهوم: رویش گیاهان و سبزه‌ها بر زمین به امر پروردگار. (شهریور ۹۹)

درختان را به خِلعَتِ نوروزی، قَبای سبزِ ورقِ دربر گرفته و اطفالِ شاخ را به قُدومِ موسومِ رِبیعِ، کلاهِ شکوفه بر سر نهاد.

قلمرو زبانی خِلعَت: جامهٔ دوخته شده که فردِ بزرگی به کسی ببخشد / قَبای: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش (جلو) باز است و پس از پوشیدن، دو طرفِ پیش را با دگمه به هم پیوندند / وَرَق: برگ / دربر گرفته: پوشانده، به تن کرده / اطفال: جمع «طِفْل» / شاخ: شاخهٔ درخت / قُدوم: آمدن، قدم نهادن، فرا رسیدن / موسم: فصل، هنگام، زمان / ربیع: بهار / حذف: فعل «است» (بعد از «دربر گرفته» و «نهاد») به قرینهٔ معنایی حذف شده است [دربر گرفته (است) و نهاد (است): ماضی نقلی] / را: اولی ← حرف اضافه، به معنی «بر»، دومی ← نشانهٔ فکت اضافه [اطفال شاخ را ... بر سر ← بر سر اطفال شاخ]

قلمرو ادبی تشبیه: ۱. قَبای سبزِ ورق (ورق: مشبّه / قَبای سبز: مشبّه به) ۲. اطفالِ شاخ (شاخ: مشبّه / اطفال: مشبّه به) ۳. کلاهِ شکوفه (شکوفه: مشبّه / کلاه: مشبّه به) [همگی ← اضافهٔ تشبیهی] / تشخیص: ۱. شاخ (اطفال، سر) ۲. ربیع (به سببِ «قُدوم = قدم نهادن») / مراعات نظیر: ۱. درختان، سبز، ورق، شاخ و شکوفه ۲. خِلعَت، قبا و کلاه / سجع: دربر گرفته و نهاد

قلمرو فکری معنی: بر تنِ درختان به عنوانِ لباسِ نوروزی (عید)، برگ سبز پوشانده و با فرارسیدنِ فصلِ بهار بر سر شاخه‌های نودمیدهٔ مانند اطفال، کلاهی از شکوفه گذاشته است.

عُصارهٔ تاکی به قدرتِ او شهیدِ فایق شده و تخمِ خرمایی به تربیتش نخلِ باسق گشته.

قلمرو زبانی عُصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ آفشره؛ شیره / تاک: درخت انگور، رَز (خرداد ۱۴۰۳ فنی) / مرجع «او» و «ش»: (هر دو) خداوند / شهید: عسل / فایق: برگزیده، برتر (دی ۹۹ خارج) / شهیدِ فایق: عسلِ خالص / تخمِ خرمای: هستهٔ خرما / تربیت: پرورش، لطف و توجه / نخل: درخت خرما / باسِق: بلند، بالیده (خرداد ۱۴۰۳ فنی، خرداد و شهریور ۹۹) / نقش دستوری «ش»: مضاف الیه ← تربیتِ او / حذف: فعل «است» (در هر دو جمله) به قرینهٔ معنایی حذف شده است [شده است / گشته است]

قلمرو ادبی مراعات نظیر: تاک و خرما (نخل) / سجع: ۱. فایق و باسق ۲. شده و گشته (دی ۱۴۰۲، دی ۹۷)

قلمرو فکری معنی: شیرهٔ انگور با قدرتِ خداوند به عسلِ خالص تبدیل شده (خرداد ۱۴۰۲) و هستهٔ خرما با پرورش او به نخلِ بلندی بدل گشته است. (شهریور ۱۴۰۱، شهریور ۹۹ خارج) / مفهوم: تأکید بر «قدرت و توانایی خداوند»

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا توانی بکف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی مَه: مُخَفَّفِ «ماه» / فَلَک: آسمان / غفلت: بی خبری، ناآگاهی (هم خانواده «غافل، مغفول، اغفال») / مرجع «همه»: همان «ابر و باد و ماه و خورشید و فلک» / از بهر: برای (حرف اضافه) / مرجع ضمیر «تو»: (هر سه) انسان / سرگشته: حیران، سرگردان / حذف: فعل «اند» (بعد از فرمانبردار) حذف به قرینه لفظی / بهر: هم آوا با ← بحر: دریا

توجه اگر بیت دوم به تنهایی در آزمون بیاید، حذف به قرینه معنایی خواهد بود.

قلمرو ادبی قالب شعر: قطعه / قافیه‌های قطعه: «نخوری» و «نبری» / مجاز: نان ← مجاز از «رزق و روزی» / ابر و باد و مه و خورشید و فلک: ۱. مراعات نظیر ۲. مجاز از «کُل آفرینش» / کنایه: نانی به کف آری ← روزی به دست آوری (دی ۱۴۰۲)

قلمرو فکری معنی: ابر و باد و ماه و خورشید و آسمان (تمامی پدیده‌ها) مشغول کارند تا اینکه تو روزی خود را به دست آوری و در غفلت و بی خبری (از یاد خداوند) از آن استفاده نکنی. همه پدیده‌ها برای آسایش تو در اختیار قرار داده شده است (فرمانبردار تو هستند)؛ حال، دور از انصاف و عدالت است که تو از خالق پدیده‌ها (= خداوند) فرمانبرداری نکنی. / مفهوم: برخذر داشتن انسان از غافل بودن از یاد و ذکر خداوند. (دی ۱۴۰۲ خارج)

این قطعه با بیت زیر، ارتباط معنایی دارد:

«گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش»

در خبر است از سرور کاینات و مَفخِر موجودات و رحمتِ عالمیان و صَفْوَتِ آدمیان و تَتَمَّةٌ دَوْرِ زمان، محمّد مصطفی (ص)،

قلمرو زبانی خبر: حدیث، روایت / سرور: رئیس، بزرگ، پیشوا / کاینات: جمع «کاینه»؛ همه موجودات جهان / مَفخِر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار / صَفْوَت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر (شهریور ۹۹) / تَتَمَّة: باقی مانده / تَتَمَّة دَوْرِ زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار؛ مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت / مصطفی: برگزیده

قلمرو فکری معنی: در حدیثی از سرور موجودات و مایه افتخار جهانیان و موجب رحمت و بخشایش انسان‌ها و برگزیده افراد بشر و مایه کمال گردش روزگار، محمّد مصطفی، که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد، نقل شده است که ... [حدیث پیامبر بعد از سه بیت بعدی آمده است ← هر گه که یکی از بندگان گنهکار پیشان روزگار...]

شَفِيعُ مُطَاعٍ نَبِيٌّ كَرِيمٌ
قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

قلمرو زبانی شَفِيع: شفاعت کننده، پایمرد / مُطَاع: فرمانروا؛ اطاعت شده؛ کسی که دیگری، فرمان او را می‌برد (خرداد ۱۴۰۰ خارج) / نَبِيٌّ: پیغمبر، پیام آور، رسول / کریم: بخشنده، صاحب کرم / قَسِيم: صاحب جمال / جَسِيم: خوش اندام / نَسِيم: خوش بو / وَسِيم: دارای نشان پیامبری (دی ۹۸ خارج)

قلمرو ادبی جناس ناهمسان (اختلافی): قَسِيم، جَسِيم، نَسِيم، وَسِيم / واج آرای: تکرار صامت‌های «س»، «م»، «ن» و تکرار مصوّت «س» و «ای»

قلمرو فکری معنی: او (پیامبر ص) [شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.

بَلِّغِ الْعَالِيَةَ بِمَالِهِ، كَشَفِ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ
حَسَنَتْ جَمِيعَ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

قلمرو زبانی بَلِّغ: رسید / العالی: مرتبه بلند و والا (هم خانواده «علو، اعلی») / كَشَف: برطرف کرد، آشکار ساخت / الدُّجَى: تاریکی‌ها / جمال: زیبایی / حَسَنَتْ: زیبا است / خِصَال: خوی‌ها، طینت‌ها؛ جمع «خِصَلت»

قلمرو ادبی واج آرای: تکرار صامت‌های «ل» و «ه»

قلمرو فکری معنی: (پیامبر) به سبب کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه خوی‌ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

چونم دیوارِ اَمّت را که دارد چون توشتیبان؟ | چپاک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

قلمرو زبانی اَمّت: پیروان یک پیامبر؛ جماعت؛ گروهی از مردم / باک: ترس، هراس / بحر: دریا [هم‌آوا با ← بهر: برای (حرف اضافه)] / مرجع «تو»: پیامبر (ص) / استفهامِ انکاری: ۱. چه غم؟ ← غمی نیست ۲. چه باک؟ ← باکی وجود ندارد / حذف: فعل «است» (بعد از «غم و باک») به قرینه معنایی حذف شده است

قلمرو ادبی قافیۀ بیت: پشتیبان و کشتیبان / تشبیه: دیوار اَمّت / مشبّه / دیوار: مشبّه به ← اضافه تشبیهی / تلمیح: اشاره به «داستان حضرت نوح (ع)» / مراعات نظیر: نوح، موج، بحر و کشتیبان (خرداد ۹۹ خارج) / جناس ناهمسان (اختلافی): پشتیبان و کشتیبان

قلمرو فکری معنی: (ای پیامبر) اُمّتی که پشتیبانی مثل تو دارد، هیچ غمی نخواهد داشت (دی ۱۴۰۲) و کسانی که کشتیبان و هدایت‌گری چون نوح داشته باشند از امواج مشکلات و حوادث، ترسی ندارند. / مفهوم: ۱. دلگرم و امیدوار بودن اَمّت اسلام به کمک و شفاعت پیامبر (ص) ۲. نترسیدن به سبب داشتن رهبر و فرمانده (خرداد ۱۴۰۱ و ۹۸ خارج، دی ۹۷)

هر گه که یکی از بندگان گنهکار پیشان روزگار، دستِ انابت به امید اجابت به درگاه حق جَلَّ و عَلا بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تَضَرُّع و زاری بخواند.

قلمرو زبانی پیشان روزگار: بدبخت، بیچاره / انابت: توبه؛ بازگشت به سوی خدا؛ پشیمانی (خرداد ۹۹) / اجابت: پذیرفتن، قبول کردن / جَلَّ و عَلا: بزرگ و بلند قدر است / باز: دوباره / ش (هر دو): ۱. مرجع: خداوند ۲. نقش دستوری: (هر دو) مفعول ← او را بخواند / اعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی (خرداد ۱۴۰۱ خارج) / تَضَرُّع: زاری کردن، التماس نمودن / بخواند: صدا زدن / ترادف: تَضَرُّع و زاری

قلمرو ادبی کنایه: ۱. پیشان روزگار ← کنایه از «بیچاره» ۲. نظر نکند ← کنایه از «بی‌توجهی» / جناس ناهمسان (اختلافی): انابت و اجابت / سجع: بردارد، نکند، بخواند، فرماید و بخواند

قلمرو فکری معنی: هر زمانی که یکی از بندگان گناهکار و بیچاره، دستان خود را برای توبه و پشیمانی و به امید آمرزش و پذیرفته شدن به درگاه خداوند - که والا قدر و بزرگ است - بلند می‌کند، خداوند بزرگ به او توجهی نمی‌کند. دوباره خداوند را صدا می‌زند، پروردگار، باز (از او) روی برمی‌گرداند، آن بنده، بار دیگر با التماس و زاری، خدا را صدا می‌زند (و طلبِ آمرزش می‌کند). (دی ۱۴۰۲ خارج) / مفهوم: توبه به درگاه خدا (شهریور ۱۴۰۰)

حق، سُبحانَهُ و تعالی فرماید: یا مَلَأُکَتِّی قَدِ اسْتَحِیْتُ مِنْ عِبْدِی وَ لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدَ عَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

قلمرو زبانی یا ملائکتی: ای فرشتگان من (یا = حرف ندا / ملائکه = فرشتگان / ی = من) / قد استحییْتُ: من شرم دارم (استحییْتُ: هم‌خانواده «حیا» = شرم) / من عبدی: از بنده‌ام (عبد = بنده) / و لیس: و نیست / له غیری: برای او غیر از من کسی (= پناهی) / فَقَدَ عَفَرْتُ لَهُ: پس او را آمرزیدم (عَفَرْتُ: هم‌خانواده «استغفار» = آمرزش)

قلمرو ادبی سجع: کردم و برآوردم و دارم / تضمین: آوردن حدیث «یا ملائکتی ...»

قلمرو فکری معنی: ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدمش.

ارتباط معنایی دارد با:

«قبول است اگرچه هنر نیستش که جز ما پناهی دگر نیستش»

کرم بین و لطف خداوندگار | گنه بنده کرده است و او شرمسار

قلمرو زبانی مرجع «او»: خداوند / حذف: فعل «بین» (بعد از «خداوندگار») به قرینه لفظی حذف شده است (شهریور ۱۴۰۲) / حذف: «است» (پایان بیت) ← حذف به قرینه لفظی (شرمسار: مُسند) / او: (هر دو) نشانه ربط (پیوند) هم‌پایه ساز ← بین دو جمله آمده‌اند

قلمرو ادبی قافیۀ بیت: خداوندگار و شرمسار / تلمیح: بیت، تلمیح و اشاره دارد به همان روایت بالا «یا ملائکتی قد استحییْتُ من عبدی ولیس له غیری فقد غفرت له»

قلمرو فکری معنی: کرم و لطف و محبت خداوند را ببین؛ بنده مُرتکبِ گناه شده (ولی) خداوند شرم‌منده است! (شهریور ۱۴۰۰)

مفهوم: اشاره به لطف و گذشت و مهربانی پروردگار

ارتباط معنایی دارد با: «الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بود.» (تذکره‌الاولیای عطار)

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حَقَّ عِبَادَتِکَ، و
واصفان جلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.

قلمرو زبانی عاکفان: جمع عاکف؛ کسانی که در مدتی مُعین در مسجد بمانند و به عبادت بپردازند (دی ۹۹) / جلال: عظمت، بزرگی / تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن (هم خانواده «مُقَصِّر، قاصر، قُصُور») / مُعترف: اقرارکننده، اعتراف کننده / ما عبدناک حَقَّ عِبَادَتِکَ: ما چنان که شایسته است، تو را پرستش نکردیم / واصفان: جمع «واصف»؛ وصف کنندگان، ستایندگان (هم خانواده «وصف، توصیف، صفت، موصوف») / جلیه: زیور، زینت / تحیر: سرگستگی، سرگردانی (هم خانواده «حیرت، حیران، مُتَحیر») / منسوب: نسبت داده شده [هم آوا با ← منصوب: گماشته شده] / ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ معرفتک: ما آن چنان که سزاوار شناسایی توست، تو را نشناختیم / حذف: فعل «هستند» (بعد از «معترف» و «منسوب») ← حذف به قرینه معنایی / مرجع «ش»: (هر دو) خداوند

قلمرو ادبی تشبیه: حلیه جمال (جمال: مشبه / حلیه: مشبه به ← اضافه تشبیهی) / جناس ناهمسان (اختلافی): جلال و جمال / تضمین: ۱. ما عبدناک حَقَّ عِبَادَتِکَ ۲. ما عرفناک حَقَّ معرفتک

قلمرو فکری معنی: عابدان گوشه نشین خانه جلال خداوند به کوتاهی در عبادت، اعتراف می کنند که تو را چنان که شایسته است، پرستش و عبادت نکردیم و ستایندگان زیور جمال خداوند، خود را به سرگردانی و حیرت نسبت می دهند که تو را چنان که سزاوار توست، نشناختیم. (خرداد ۹۸)

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
عاشقان کُشتگان معشوق اند بر نیاید ز کُشتگان آواز

قلمرو زبانی بی دل: عاشق، دل داده / بی نشان: خداوند بی نشان / باز: آشکارا / منظور از «او»، «من»، «بی دل» و «بی نشان»: به ترتیب ← «خداوند»، «سعدی» (شاعر و نویسنده)، «سعدی» و «خداوند» / تراذف: بی دل و عاشق / استفهام انکاری: چه گوید باز؟ ← نمی تواند بگوید

قلمرو ادبی قالب شعر: قطعه / قافیه ها: «باز» و «آواز» / واج آرای: مصراع سوم ← تکرار صامت «ش» / کنایه: بی دل ← کنایه از «عاشق»

قلمرو فکری معنی: اگر شخصی، توصیف خداوند را از من سؤال کند؛ من عاشق (بی دل = شاعر = سعدی) از خدایی که نشانی از او ندارم، چگونه آشکارا سخن بگویم؟ عاشقان همواره در راه معشوق کشته و فدا می شوند و از کُشتگان هرگز صدایی بر نمی خیزد.
مفهوم: عجز و ناتوانی شاعر از وصف عظمت خداوند، تأکید بر خاموشی و رازداری در عشق. (خرداد ۱۴۰۰ خارج)
ارتباط معنایی دارد با:

«تا خیر دارم از او بی خبر از خویشتم با وجودش ز من آواز نیاید که منم»

یکی از صاحب دلمان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن گه که از این
معاملت باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: (از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟)

قلمرو زبانی صاحب دل: خدانشناس، عارف / جیب: گریبان، یقه (شهریور ۱۴۰۲) / مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، علیم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق (خرداد ۹۸، دی ۹۹ خارج) / مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن؛ در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است / مستغرق: غرق شده (هم خانواده «غرق، غریق، غرقه») / مُعاملت: اعمال عبادی؛ احکام و عبادات شرعی؛ در متن درس، مقصود همان «کار مراقبت و مکاشفت» است (خرداد ۹۸) / انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد، خودمانی شدن (خرداد ۱۴۰۰) / به طریق انبساط: به شیوه صمیمی و خودمانی (خرداد ۱۴۰۰) / تحفه: هدیه، ارمغان / کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن / «را» (ما را): حرف اضافه به معنی «برای» [ما = متمم] / حذف: فعل «بود» (بعد از «شده») به قرینه لفظی حذف شده است

قلمرو ادبی کنایه: ۱. سر به جیبِ مراقبت فرو بُردن ← کنایه از «تأمل و تفکر عارفانه و حفظ دل از هر چه غیر خداست» ۲. در بحرِ مکاشفت مستغرق شدن ← کنایه از «کشف حقایق و پی بُردن به آنها» / تشبیه: بحرِ مکاشفت (مکاشفت: مشبّه / بحر: مشبّه به ← اضافه تشبیهی) / استعاره: بوستان ← استعاره از «معرفت الهی، عرفان، خداشناسی» / سجع: ۱. بُرده و شده ۲. بودی و کردی

قلمرو فکری معنی: یکی از عارفان در حالت تأمل و تفکر عارفانه، در دریای کشفِ آسرارِ الهی غرق شده بود؛ (خرداد ۹۹) زمانی که از این حالت معنوی (مراقبت و مکاشفت) خارج شد، یکی از دوستان با حالتی خودمانی و بدون رودربایستی به او گفت: از این بوستان (سیر و سیاحت روحانی و عارفانه) که بودی برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟ (خرداد ۱۴۰۰)

گفت: «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیهٔ اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!))

قلمرو زبانی چون: (هر دو) هنگامی که [ادات تشبیه نیستند] / أصحاب: یاران / را: حرف اضافه، به معنی «برای» / «م»: ۱. بوی گلم ← مفعول (بوی گل، مرا مست کرد) (خرداد ۱۴۰۲، خرداد ۱۴۰۲ فتی) ۲. دامنم ← مضاف الیه (دامن از دستِ من برفت) (خرداد ۱۴۰۲ فتی) / مست: مسند (خرداد ۱۴۰۲) / بوی گلم چنان مست کرد: جملهٔ پایه (خرداد ۱۴۰۲)

قلمرو ادبی استعاره: ۱. درخت گل ← استعاره از «عشق و معرفت الهی» (دی ۱۴۰۲ خارج) ۲. بوی گل ← استعاره از «جلوه‌های عشق و معرفت» / کنایه: دامن از دست رفتن ← کنایه از «بی‌اختیار و از خودبی خود شدن» (دی ۱۴۰۲ خارج، دی ۹۷) / جناس ناهمسان (اختلافی): مست و دست / سجع: داشتم، رسم، کنم، برسیدم

قلمرو فکری معنی: گفت در نظر داشتم وقتی که به درخت گل رسیدم، دامنی از گل و شکوفه به عنوان هدیه برای دوستان پُر کنم؛ وقتی رسیدم، بوی گل، آن چنان مرا مست و از خودبی خود کرد که زمام و اختیار را از دست دادم. / مفهوم: از خودبی خود شدنِ عاشق هنگام وصال (دی ۹۷)

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیاید

این مدعیان در طلبش بی‌خبران اند

کان را که خبر شد، خبری باز نیاید

گلستان، سعدی

قلمرو زبانی مرغ سحر: ۱. در اینجا منظور «بلبل» ۲. نقش: مُنادا / کان: که آن / سوخته: مقصود «پروانه» / را (مصراع دوم): نشانهٔ فکت اضافه [کان سوخته را جان ← جان آن سوخته] / جان شد: کشته شد، جانش فدا شد / مدّعی: ادّعاکننده (در اینجا، یعنی «لاف‌زن، بیهوده‌گو، خودبیستا») / ش: ۱. مرجع ← خداوند = معشوق ۲. نقش ← مضاف الیه [طلب او]

قلمرو ادبی قالب شعر: قطعه / قافیه‌ها: آواز و باز / ردیف: «نیامد» / نماد: ۱. مرغ سحر (بلبل) ← در اینجا، نماد «عاشق غیرحقیقی و مدّعی» ۲. پروانه ← در اینجا، نماد «عاشق واقعی و بی‌ادّعا» (خرداد ۱۴۰۱، شهریور ۹۸) / مراعات نظیر: مرغ و پروانه / تکرار: خبر

قلمرو فکری معنی: ای پرندۀ سحرگهی (بلبل) عشق واقعی را از پروانه یاد بگیر، زیرا پروانه در راه عشق، جان خود را فدا می‌کند ولی صدایی از او بلند نمی‌شود. اینان که ادّعا می‌کنند معشوق (خداوند) را شناخته‌اند، در واقع از او بی‌خبر هستند، زیرا کسی که خدا را شناخت، دیگر خبری از او به دیگران نخواهد رسید. / مفهوم: تأکید بر «رازداری در عشق و بی‌ادّعا»

این قطعه، ارتباط معنایی دارد با:

سیلاب چون به بحر رسد می‌شود خموش
از میان جمله او دارد خبر
بر نیاید ز کشندگان آواز
با وجودش ز من آواز نیاید که منم
مهر کردند و دهانش دوختند

۱. از نارسیدگی است که صوفی کند خروش
۲. آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر
۳. عاشقان گشتگان معشوق‌اند
۴. تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم
۵. هر که را آسرار حق آموختند

کارگاه درس پژوهی



واژه معادل	معنا
-----	دارای نشان پیامبری
-----	شادی بخش
-----	به خدای تعالی بازگشتن
-----	قطع کردن مَقَرّری

۱ | جدول مقابل را به کمک متن درس، کامل کنید.

۲ | از متن درس برای کاربرد هریک از حروف زیر، سه واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

ح (-----) / ق (-----) / ع (-----)

۳ | در عبارت زیر، نقش دستوری ضمایر متصل را مشخص کنید.

«بوی گُلَم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»

۴ | در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هریک از انواع حذف بیابید.

۵ | واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

• ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

۶ | با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

• باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

• فَرّاشِ بادِ صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهد زمین پیرورد.

الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.

ب) قسمت مشخص شده، بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

۷ | معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

• عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبَدناک حقّ عبادتک.

• یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

۸ | مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

• ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

• چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیان؟

• گر کسی وصف او ز من پرسد

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

پاسخ ۱ | به ترتیب «وسیم»، «مفّح»، «انابت» و «بُردن وظیفه»

۲ | ح (حیات، مُفّح، فاجش) / ق (قُربت، تقصیر، قبا) / ع (عُذر، خلعت، ربیع)

۳ | م (گُلَم) ← مفعول [بوی گل من را چنان مست کرد] / م (دامنم) ← مضاف الیه [دامن از دست من برفت]

۴ | حذف فعل به قرینه لفظی:

«است» (بعد از واژه «نعمت» [بند اوّل درس]) به قرینه لفظی حذف شده است. / «است» (بعد از دو واژه «ذات» و «واجب» [بند اوّل])

به قرینه لفظی حذف گردیده است.

حذف فعل به قرینه معنایی:

فعل «است» (بعد از «بنده همان یه») به قرینه معنایی حذف شده است. / «است» (بعد از واژه‌های «رسیده» و «کشیده») به قرینه

معنایی حذف شده است.

۵ | مرغ سحر: نماد «عاشق غیرحقیقی و مُدعی» پروانه: نماد «عاشق واقعی و بی‌ادعا»

۶ | الف) سجع و تشبیه [اضافه تشبیه]

ب) استعاره

۷ | معنی: عابدان گوشه‌نشین خانه جلال خداوند به کوتاهی در عبادت، اعتراف می‌کنند که تو را چنان که شایسته است، عبادت نکردیم. / مفهوم: ناتوانی در پرستش سزاوارانه خداوند

• معنی: یکی از عارفان در حالت تأمل و تفکر عارفانه، در دریای کشف اسرار الهی غرق شده بود.

• مفهوم: بیانگر حالت «مراقبه و تفکر» و «مکاشفه = کشف اسرار حق» [نثر: سخن غیرمنظوم (هم‌آوا با ← نصر: پیروزی)]

۸ | • برخذر داشتن انسان از غفلت از یاد و ذکر خداوند

• ستایش پیامبر (ص) و امید به حمایت آن حضرت

• ناتوانی از توصیف عظمت پروردگار

کنج حکمت: گمان

گویند که بظنی در آب، روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فروگذاشت. دیگر روز هرگاه که ماهی بیدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثمرت این تجرُّبت، آن بود که همه روز گرسنه بماند.

کليلة و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

قلمرو زبانی نقل و روایت می‌کنند / بظ: مُرغابی / قصد: نیت، اراده / بگیرد: ماهی‌ها را شکار کند؛ ماهی‌گیری / بیازمود: امتحان و آزمایش کرد / فروگذاشت: رها کرد / دیگر روز: روز دیگر = فردا / «بیدیدی»، «بُردی» و «نپیوستی»: هر سه فعل، «ماضی استمراری» (به روش گذشته) هستند [می‌دید، می‌بُرد و نمی‌پیوست] / ثمرت: ثمره، نتیجه / تجرُّبت: تجربه

قلمرو فکری معنی: روایت می‌کنند که یک مرغابی در آب، نور ستاره‌ها را می‌دید و فکر می‌کرد که این روشنایی، ماهی است، اراده (تلاش) می‌کرد تا آنها را بگیرد ولی هیچ چیز دستگیرش (تصیّبش) نمی‌شد. چون چندین بار، این کار را امتحان کرد و نتیجه‌ای نگرفت، (کُلّا این کار را) رها کرد. روز دیگر هر وقت ماهی (واقعی) می‌دید، تصوّر می‌کرد که (این ماهی‌ها) همان روشنایی (دروغین) است و به آن توّجّهی نمی‌کرد و نتیجه این تجربه، آن بود که او همیشه گرسنه می‌ماند. مفهوم: ۱. مقایسه نابه‌جا و ناپُخردانه ۲. نتیجه مقایسه نابه‌جا، شکست و بی‌چیزی و ناکامی است.

شعر خوانی: در مکتب حقایق

ای بی‌خبر، بکوش که صاحب خبر شوی | تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟ (دی ۹۹)

قلمرو زبانی بی‌خبر: مُنادا (ای: حرف ندا) / راهبر: رهبر / صاحب خبر: آگاه، عارف / راهرو: رهرو، سالیک، مُرید، پیرو / مُسندها: صاحب‌خبر؛ راهرو؛ راهبر / استفهام انکاری: کی راهبر شوی؟ ← هرگز راهبر نمی‌شوی

قلمرو ادبی قالب شعر: غزل / قافیه‌های غزل: صاحب‌خبر، راهبر، پدر، زَر، بی‌خواب‌خور، خوبتر، تَر، بی‌پا و سر، صاحب‌نظر، زبر، هنر / ردیف غزل: «شوی» / تکرار: خبر، شوی / تضاد: بی‌خبر و صاحب‌خبر

قلمرو فکری معنی: ای بی‌خبر (از معرفت و دانایی)، تلاش کن تا آگاه شوی؛ زیرا تا آن هنگام که از اهل دلان و آگاهان، پیروی نکنی، هرگز رهبر و صاحب‌دل نخواهی شد. / مفهوم: ۱. دعوت به کسب آگاهی و معرفت ۲. تشویق به پیروی از صاحبان معرفت ۳. شرط راهبر شدن ← راهرو (پیرو) بودن است (پیروی از آگاهان و صاحب‌دلان)

هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی | در مکتب حقایق پیش ارباب عشق (دی ۱۴۰۲)

قلمرو زبانی مکتب: جای نوشتن و درس دادن، دبستان / آدیب: آداب‌دان، آدب‌شناس، سخن‌دان؛ در متن درس به معنای «معلّم و مُرّبی» است / هان: شئیه جمله؛ آگاه باش / پسر: مُنادا / تعداد جمله: چهار جمله [۲ فعل (بکوش و شوی) / ۳. شبه جمله (هان) / ۴. منادا (ای پسر)]

قلمرو ادبی تشبیه: ۱. مکتب حقایق (حقایق: مُشَبّه / مکتب: مشبّه‌به) ← اضافه تشبیهی ۲. آدیب عشق (عشق: مُشَبّه / آدیب: مشبّه‌به) ← اضافه تشبیهی / مراعات نظیر: ۱. مکتب و آدیب ۲. پسر و پدر / کنایه: پدر شدن ← کنایه از «صاحب‌دل و عارف و راهبر شدن» / جناس ناهمسان (اختلافي): پسر و پدر / استعاره: ۱. پسر ← استعاره از «رهرو» (سالک) کم تجربه («بی‌خبر» در بیت قبلی) ۲. پدر ← استعاره از «عارف آگاه و صاحب‌دل» («صاحب‌خبر و راهبر» در بیت قبلی)

قلمرو فکری معنی: ای انسان، تلاش کن تا در مدرسه حقایق، نزد معلّم عشق، روزی به مقام رهبری و صاحب‌دلی (پدری) نائل بشوی.

مفهوم: دعوت و تشویق به تبعیت از صاحب‌دلان و آگاهان

● پسر ← بی‌خبر / پدر ← صاحب‌خبر و راهبر (بیت قبلی)

(دی ۹۹ خراج، شهریور ۹۸)

دست ازمس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی

قلمرو زبانی کیمیا: ماده‌ای که به وسیله آن بتوان مس را به طلا تبدیل کرد؛ جوهری که ماهیت اجسام را تغییر می‌دهد و کامل‌تر می‌سازد؛ اِکسیر / مردان
زه: زهروان حقیقت / زر: طلا / تا: پیوند وابسته‌ساز [کیمیا: مفعول / عشق: مضاف الیه / بیایی: فعل / زر: مُسند / شوی: فعل اِسنادی]

قلمرو ادبی تشبیه: ۱. مس وجود (وجود: مشبّه / مس: مشبّه‌به) ← اضافه تشبیهی (خرداد ۹۸ خراج) ۲. چو مردان زه (مشبّه: تو (محدوف) (خرداد ۹۸ خراج) / چو: ادات تشبیه / مردان زه: مشبّه‌به) ۳. کیمیای عشق (عشق: مشبّه / کیمیا: مشبّه‌به) ← اضافه تشبیهی (خرداد ۹۸ خراج) ۴. زر شوی (مشبّه: تو (محدوف) / زر: مشبّه‌به) / مس و زر: (در اینجا) تضاد / مراعات نظیر: مس، کیمیا، زر / کنایه: ۱. دست ... سُستن ← کنایه از «دوری، ترک و صرف نظر کردن» ۲. زر شدن ← کنایه از «تکامل یافتن و ارزشمند شدن» (شهریور ۹۸) ۳. کیمیای عشق یافتن ← کنایه از «عاشق شدن» / نماد: ۱. «مس» ← نماد «کم‌ارزشی» ۲. «کیمیا» ← نماد «هرچیز مفید و کمیاب و تکامل بخش» ۳. «زر» ← نماد «ارزشمندی» / واج‌آرایی: تکرار مصوّت بلند «ای» (مصراع دوم)

قلمرو فکری معنی: مانند رهروان راه حق، از مس ناقص وجودت، چشم بیوش تا کیمیای عشق به دست آوری (عاشق شوی) و به کمک آن، مس وجودت را به طلا تبدیل نمایی. / مفهوم: ۱. عشق باعث ارزشمندی و تکامل می‌گردد ۲. توصیه به «چشم پوشیدن از مسائل جسمانی و دنیایی و مادی»
ارتباط معنایی دارد با:

۱. گویند روی شرح تو، سعدی، که زرد کرد؟
اِکسیرِ عشق بر مِسم افتاد و زر شدم
۲. چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب
مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم [عیوق: نام یک ستاره]

(خرداد ۹۹ خراج)

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آن که رسی به خویش که بی خواب و خورشوی

قلمرو زبانی خواب و خور: خوابیدن و خوردن / «ت» (خواب و خورت) ← مفعول [خواب و خور، تو را ... دور کرد] / نقش ضمیر «خویش»: ۱. اولی ← مضاف الیه ۲. دومی ← متمم / «و» (در خواب و خور و بی خواب و خور): (هر دو) میان‌وند

قلمرو ادبی قافیۀ بیت: «خُور» برای قافیه شدن با «خَبَر و پَدَر و زَر و ...» باید، «خَر» تلقظ گردد ← «بی خواب و خور» / تکرار: خواب و خور؛ خویش / واج‌آرایی: تکرار صامت «خ» / کنایه: ۱. بی خواب و خور شدن ← کنایه از «دوری کردن از لذت دنیوی و خواهش‌های نفسانی» / ۲. خواب و خور ← کنایه از «پرداختن به امور مادی و جسمانی» / ۳. به خویش رسیدن ← کنایه از «نائل شدن به کرامت انسانی»

قلمرو فکری معنی: لذت‌های دنیایی و مادی، تو را از جایگاه والایت دور کرده است؛ آن هنگامی به مرتبه واقعی خود (کرامت انسانی) می‌رسی که از آن لذت‌ها و وابستگی‌ها دوری کنی.
مفهوم: ۱. وابستگی‌ها، انسان را از کمال دور می‌کند. ۲. شرط نائل شدن به کرامت انسانی و کمال، ترک دل‌بستگی‌ها و لذت‌های نفسانی است.

(دی ۹۹ خراج، دی ۹۷)

گر نور عشق حق به دل و جانت اوقت بانده کز آفتاب فلک خوتر شوی

قلمرو زبانی بالله: قسم به خداوند / فلک: آسمان / کز: که از / گروه اسمی: نور عشق حق (نور: هسته / عشق: مضاف الیه / حق: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته و وابسته))

قلمرو ادبی مراعات نظیر: ۱. دل و جان / ۲. نور، آفتاب و فلک / تشبیه: نور عشق حق (عشق حق: مشبّه / نور: مشبّه‌به) ← اضافه تشبیهی / کنایه: نور عشق به دل و جان افتادن ← کنایه از «عاشق شدن»

قلمرو فکری معنی: اگر عشق پروردگار همچون نوری به دل و جانت بتابد، به خداوند سوگند (می‌خورم) که از آفتاب آسمان نیز زیباتر و والاتر و نورانی‌تر خواهی شد. / مفهوم: عشق الهی، باعث کمال و زیبایی و ارزشمندی می‌گردد.

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

(خرداد ۹۸ و خرداد ۹۸ خارج)

قلمرو زبانی دم: لحظه / غریق: غرق شده، فرورفته در آب / بحر: دریا / هفت بحر: پیشینیان، آب‌ها را به هفت بحر (دریا) و حُشکی‌ها را به هفت اقلیم و آسمان‌ها را به هفت فلک (هفت آسمان) تقسیم می‌کرده‌اند / تر: خیس / گمان مبر: شک و تردید نکن

قلمرو ادبی مراعات نظیر: ۱. غریق، بحر، آب و تر ۲. یک و هفت / استعاره: «بحر» (مصراع اول) ← استعاره از «عشق» / مجاز: آب هفت بحر ← مجاز از «امور دنیایی، کُل دنیا و مادیات» / کنایه: ۱. غریق بحر خدا شدن ← کنایه از «بهره‌مندی از عشق الهی» ۲. یک موی ← کنایه از «مقدار کم» ۳. تر شدن ← کنایه از «آسیب دیدن، آلودگی، گرفتاری» / متناقض نما (پارادوکس): غرق شدن در دریا و اینکه از آب، تر نشدن! (شهریور ۱۴۰۱)

قلمرو فکری معنی: لحظه‌ای در دریای عشق الهی غرق شو و تردید نکن که دنیا و مادیات، دیگر نمی‌توانند کوچک‌ترین آسیبی به تو برسانند. مفهوم: عشق الهی به انسان، مصونیت می‌دهد. (حفظ و نگهداری می‌کند)

از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

(خرداد ۱۴۰۳ فنی، شهریور ۹۹ خارج)

قلمرو زبانی ذوالجلال: پروردگار، خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی / تا سرت: ۱. تا ← حرف اضافه ۲. سر ← متمم ۳. ت ← مضاف‌الیه (سر تو)

قلمرو ادبی مراعات نظیر: پا و سر / کنایه: ۱. پای تا سر ← کنایه از «تمام وجود» ۲. بی‌پا و سر شوی ← کنایه از اینکه «خود را (در برابر خدا) نیست و نابود و حقیر بدانی» / تکرار: پا و سر

قلمرو فکری معنی: اگر در برابر پروردگار، خود را حقیر و فانی بدانی، تمام وجودت الهی و خدایی می‌گردد. مفهوم: خود را در برابر خداوند نیست و فانی و حقیر دانستن، موجب کمال است.

وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس کشی نماد که صاحب نظر شوی

(خرداد ۱۴۰۳ فنی، دی ۱۴۰۲، شهریور ۹۹ خارج، دی ۹۸ خارج، خرداد ۹۸)

قلمرو زبانی وجه: ذات، وجود / منظر: آنچه بر آن نظر بیفتد و به چشم دیده شود / منظر نظر: آنچه برابر نگاه و اندیشه درآید / صاحب نظر: آگاه، دارای آگاهی و بصیرت (همان «صاحب‌خبر» بیت اول) / [وجه: نهاد / خدا، مضاف‌الیه / شود: فعل اسنادی / منظر: مُسند / نظر: مضاف‌الیه / «ت»: مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته و وابسته) ← منظر نظر تو]

قلمرو ادبی جناس ناهمسان (افزایشی): نظر و منظر / کنایه: منظر نظر شدن ← کنایه از «اعتنا، توجه»

قلمرو فکری معنی: اگر توجه تو صرفاً به سمت ذات الهی باشد، شک نکن که دارای آگاهی و بصیرت می‌شوی. مفهوم: نظر و توجه به ذات الهی، موجب آگاهی، کمال و تعالی می‌گردد.

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

(خرداد ۱۴۰۳ فنی)

قلمرو زبانی زیر و زبر: ۱. بالا و پایین ۲. نقش ← (هر دو) مسند ۳. «و» ← (هر دو) میان‌وند / شود و شوی: (هر دو) فعل اسنادی / در دل مدار هیچ: اصلاً نگران و غمگین نباش

قلمرو ادبی کنایه: ۱. زیر و زبر شدن ← کنایه از «ویرانی، دگرگونی، فرو ریختن» ۲. در دل مدار هیچ ← کنایه از اینکه «نگران نباش» / استعاره مکنیه (اضافه استعاری): بنیاد هستی (هستی به «تنبایی» تشبیه شده است که بنیاد و پایه دارد) / تکرار: زیر و زبر

قلمرو فکری معنی: اگر در راه عشق، وجودت نابود شود، هرگز نگران نباش؛ زیرا روح و باطن تو دگرگون نخواهد شد. مفهوم: همانند بیت ششم) عشق الهی، انسان را حفظ می‌کند.

● با بیت ششم قرابت مفهومی دارد (دی ۹۷):

«یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی»

گر در سرت هوای وصال است، حافظا | باید که خاکِ درگه اهلِ هنر شوی

حافظ (خرداد ۹۸ خارج، دی ۹۷)

قلمرو زبانی حافظا: مُنادا (حرف ندا ← «ا») / وصال: رسیدن، وصل شدن (هم خانواده «وصل، مُتصل، اتّصال، واصل و...») / اهلِ هنر: (در اینجا) همان «اهلِ نظر و صاحبِ خبر» است؛ آگاه، عارف

قلمرو ادبی مجاز: سر ← مجاز از «اندیشه، فکر» (خرداد ۱۴۰۱) / کنایه: خاک شوی ← کنایه از «تواضع، فروتنی، خاکساری» / واج آرای: (مصراع دوم) تکرار مصوّت کوتاه «-» / تخلّص: حافظ

قلمرو فکری معنی: ای حافظ، اگر در اندیشه رسیدن به معشوق (خداوند) هستی، لازم است که در برابرِ صاحبِ دلان و اهلِ نظر، بسیار متواضع و فروتن باشی. / مفهوم: شرط وصالِ یار، تواضع در برابرِ اهلِ معرفت و صاحبِ دلان است.

درک و دریافت

۱ | برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را برمی‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

۲ | مفهوم مشترک هریک از گروه‌بیت‌های زیر را بیان کنید.

الف) بیت‌های سوم و پنجم (.....)

ب) بیت‌های ششم و نهم (.....)

پاسخ ۱ | لحن آرام؛ چرا که مناسب مفاهیم اندرزی و تعلیمی است.

۲ | الف) بیت‌های سوم و پنجم (عشق، باعثِ کمال و ارزشمندی می‌گردد.)

ب) بیت‌های ششم و نهم (عشق الهی، نجات‌بخش است، مصوئیت می‌دهد، حافظ و نگاه‌دارنده است.) (دی ۹۸)

کادر اطلاعاتی

ذکر و یاد کردن / فصل و بخشش / توحید و یگانه‌پرستی / سزا و سزاوار و لایق / حکیم و دانا / عظیم و بزرگ / رحیم و مهربان / ثنا و ستایش (شهریور ۱۴۰۲) / وصف و توصیف / شبّه و شباهت (خرداد ۱۴۰۲) / وهم و خیال / عزّ و عزیز و عزّت / یقین و باور / شرور و شادی / جزا و پاداش / غیب و نهانی / پکاهی و کاهش دهی / فزایی و زیاد نمایی / سنایی غزنوی (شاعر) / ممت و سپاس / عزّ و جَلّ، گرمی و بلندمرتبه / طاعت و عبادت و اطاعت / قُربت و نزدیکی (دی ۱۴۰۲ خارج) / مزید و زیادی / حیات و زندگی / مُفْرَح و شادی بخش / ذات و وجود / عَهْد و تَعَهّد / قلیل و کم / تقصیر و کوتاهی / غُدر و معذرت‌خواهی / خوان و سفره / بی‌دریغ و بدون مُضایقه / ناموس و آبرو / فاجح و آشکار / وظیفه و مُقَرّری / بادِ صبا / زُمُرد، سنگ سبز قیمتی / بنات و دختران / نبات و گیاه / مهد و گهواره / خلعت و جامه / قبا و لباس / وَرَق و برگ درختان / اطفال و بچه‌ها / قُدوم و قَدَم نهادن / موسیم و هنگام / زبیع، بهار / غُصاره و شیره / تاک، انگور، رز / شَهد و عسل / فایق و برگزیده (شهریور ۹۹ خارج و شهریور ۹۸) / باسِق و بلند (خرداد ۹۸ خارج) / غُفلت و بی‌خبری / از بهر، برای (دی ۱۴۰۲، دی ۱۴۰۰، خرداد ۱۴۰۰ خارج، خرداد ۹۸) / شَرَط و شُرُوط / انصاف و عدالت / شَرُور و رئیس / صَفُوت و برگزیده (دی ۱۴۰۲ خارج) / تَتَمّه و باقی‌مانده / مُصطَفی و برگزیده / شَفیع و شفاعت‌کننده / مُطاع و فرمانروا / قَسیم و صاحب جمال / جَسیم و خوش‌اندام / نَسیم و خوش‌بو / وَسیم / بحر، دریا (خرداد ۹۹) / نوح پیامبر / انابت و توبه و پشیمانی / جَلّ و غلا، بزرگ و بلندقدر است / ایزد تعالی / نَظَر و نگاه / اعراض و روی‌گردانی / تَضَرّع و زاری / عاکِف و عابد / مُعترف، اعتراف‌کننده / واصِف و وصف‌کننده / جلیه و زیور / تحیّر و سرگشتگی / منسوب و نسبت‌داده شده (خرداد ۱۴۰۰، خرداد ۹۹، شهریور ۹۹ خارج) / مُراقِبَت و نگاهداری / مُستغرق و غرق شده / طریق و روش / انبساط و خودمانی شدن / تُحَفّه و ارمغان (خرداد ۱۴۰۲ قتی) / اصحاب و یاران / سَخَر و صَبح / مُدّعی و ادعاکننده / ظَلَب و خواستن / حیرت و تحیّر / بَط، مرغابی / قَصَد و نیت / فرو گذاشتن و رها کرد [فرو گذاشت] / ثَمَرَت و نتیجه / تجرِبَت و تجربه / کلیله و دمنه، نصرالله مَنشی / ادیب و آدب‌شناس / هان، آگاه باش / مِس و زَر / غریق و غرق شده / ذوالجلال، خداوندِ صاحبِ جلال و عظمت / مَنظَرِ نَظَر / زیر و زبر / وصال و رسیدن و وصل شدن / خوانش و خواندن / لَحن و آهنگ

سؤالات تشریحی درس ۱ ستایش / شکر نعمت

الف قلمرو زبانی - معنی واژه

معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- | | |
|---|--|
| ۱. همه نوری و سروری | ۱۲. هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است. |
| ۲. همه جودی و جزایی | ۱۳. عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف. |
| ۳. تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی | ۱۴. تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. |
| ۴. یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود. | ۱۵. دست انابت به امید اجابت به درگاه حق بردارد. |
| ۵. بازش بخواند، باز اعراض کند. | ۱۶. عصاره تاکی به قدرت او شهید فایق شده. |
| ۶. عصاره تاکی به قدرت او شهید فایق شده. | ۱۷. در مکتب حقایق پیش ادیب عشق |
| ۷. خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده. | ۱۸. هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی |
| ۸. این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند. | ۱۹. تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی |
| ۹. واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب. | ۲۰. در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی |
| ۱۰. طاعتش موجب قربت است. | ۲۱. وجه خدا اگر شودت منظر نظر |
| ۱۱. در خبر است از سرور کاینات و صفوت آدمیان. | |
| ۲۲. معادل درست توضیح عرفانی زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید. | |
| | «کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست.» (مراقبت / مکاشفت) |
| ۲۳. جدول زیر را کامل کنید. | |

واژه	معنا
ثنا	-----
حیات	-----
منسوب	-----
نثر	-----
صبا	-----
قربت	-----
بحر	-----

۲۴. معنی واژگان ستون اول را در ستون دوم پیدا کنید. (یک معنی در ستون دوم اضافه است)

واژه	معنی
الف) وهم	● ۱. صاحب جمال
ب) فاحش	● ۲. سپاس، شکر
پ) قسیم	● ۳. آشکار، واضح
ت) نبات	● ۴. گیاه، رُستنی
ث) منّت	● ۵. خیال، پندار
	● ۶. دختران

- ۲۵.** کدام معنی از واژه «قدم» در جمله «اطفال شاخ را به قدم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده»، بر نمی‌آید؟
الف) قدم‌ها (ب) فرارسیدن (پ) قدم نهادن (ت) آمدن
- ۲۶.** معنی واژه‌های مشخص شده در کدام گزینه نادرست است؟
الف) از این بوستان که بودی، ما را چه ثُحفه کرامت کردی؟ (کالا)
ب) آن‌گه که از این معامله بازآمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت. (خودمانی شدن)
- ۲۷.** واژه متناسب را برای هریک از معانی آمده، انتخاب کنید.
الف) روی گرداندن از کسی یا چیزی: (۱) اعراض (۲) اهمال
ب) کسی که دیگری فرمان او را می‌برد: (۱) مطیع (۲) مطاع
پ) نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق: (۱) مکاشفه (۲) مراقبه
- ۲۸.** یکی از واژگان درون کمانک را برای مفهوم آمده، برگزینید.
دارای نشانه پیامبری (وسیم، قسیم، جسیم)
- ۲۹.** در کدام گزینه‌ها، معنای واژه مشخص شده درست است؟
الف) همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم (تلاش)
ب) همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی (داننده راز)
پ) در خیر است از سرور کاپنات و مفخر موجودات. (جانداران)

ب قلمرو زبانی - املا

- ۳۰.** در عبارت‌های زیر، دو نادرستی املائی وجود دارد؛ آن‌ها را بیابید و شکل درست آن‌ها را بنویسید.
الف) در بهر مکاشفت، مستغرق شده.
ب) کز آب هفت بهر به یک موی تر شوی
- ۳۱.** کدام یک از ابیات زیر، فاقد غلط املائی است؟
الف) عاشقان کشته‌گان معشوق‌اند
ب) بنده همان به که ز تقصیر خویش
ج) املائی درست واژه را از داخل کمانک برگزینید.
- ۳۲.** الف) پرده (ناموص / ناموس) بندگان به گناه فاحش ندرد.
ب) عاکفان کعبه جلالش به (تقصیر / تفسیر) عبادت معترف.
پ) واصفان حلیه جمالش به تحیر (منصوب / منسوب).
ت) چه باک از موج (بهر / بهر) آن را که باشد نوح کشتیبان؟
ث) همه از (بهر / بحر) تو سرگشته و فرمانبردار
ج) تخم خرمایی به تربیتش نخل (باسق / باسغ) گشته.
چ) تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
ح) وجه خدا اگر شودت منظر (نذر / نظر)
خ) گر در سرت هوای (وصال / وسال) است حافظا
- ۳۳.** در گروه کلمه‌های زیر، پنج مورد غلط املائی وجود دارد؛ درست هریک را بنویسید.
«زندگی و حیات - بادصبا - متاع و فرمانروا - موسم ربیع - عصاره و افشره - بت و مرغابی - واصف و ستاینده - غربت و نزدیکی - زیر و زبر - مس و زر - غریق بهر - لحن و آهنگ»
- ۳۴.** در هریک از موارد زیر، یک نادرستی املائی وجود دارد؛ آن را بیابید و شکل درست آن را بنویسید.
الف) عصاره تاکی به قدرت او شهد فایغ شده. (ب) پرده ناموس بندگان به گناه فاهش ندرد.
- ۳۵.** کدام یک از مصراع‌های زیر، فاقد غلط املائی است؟
الف) دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی (ب) یک دم غریق بهر خدا شو گمان مبر



درس دوم

خاطره نگاری

داشتن دوست خوب نعمت بزرگی است و خدا چقدر دوستم داشته که در زندگی از این نعمت برخوردار بوده‌ام؛ به‌ویژه این دوست نازنینی که در نظر دارم خاطرهٔ یک روز با او بودن را حکایت کنم.

دوست من که خود را «ع. پهلوان» می‌خواند و البته نام اصلی‌اش نه با عین شروع می‌شد و نه اصلاً پهلوانی به قد و قواره و سبک و سیاق زندگی‌اش برانزده بود، موجود بسیار جالبی بود؛ باریک، استخوانی، سیاه‌چرده با موهایی فرفری و تقریباً آشفته. تا بخواهی روحیهٔ ظریفی داشت؛ شوخ‌طبع و حاضر جواب و نکته‌سنج بود و روزی نبود که یک شیرین‌کاری جالب از او سر نزند یا دست‌کم اگر خودش قهرمان داستان خویش نمی‌بود، راوی خوبی می‌شد برای روایت کردن داستانی که شاهد و ناظر آن بود.

آن روز به سرعت می‌آمدم که خود را به اتوبوس سرویس کوی دانشگاه برسانم. تمام توژهم به پیاده‌رو بود و آدم‌هایی که به سرعت در حال رفت‌وآمد بودند و تمام سعی من این که از اتوبوس جا نمانم. از تقاطع «۱۶ آذر» و «انقلاب» که گذشتم، چشمم به اتوبوس افتاد که داشت حرکت می‌کرد؛ با دو جست خودم را به آن رساندم. راننده مرا که دید، پایش را روی ترمز گذاشت. از پلکان اتوبوس که می‌خواستم بالا بروم، صدای بلندی توژهم را به خود جلب کرد که می‌گفت اتوبوس را نگه دارم تا خود را برساند. شناختمش، به راننده گفتم نگه دارد. پذیرفت و ترمز گرفت. برای راننده و دانشجویان نمی‌دانم چه قدر، اما برای من شاید نیم ساعتی به درازا کشید تا دوستم سلانه سلانه خودش را به اتوبوس برساند. تماشایی بود. هر دو دستش بند بود؛ روی یک دستش یک شانه تخم‌مرغ بود و با آن دیگری چیزی را محکم لای انگشتانش گرفته بود که اصلاً نمی‌شد تشخیص داد. سعی نکنید حدس بزنید؛ چون غیرممکن است بتوانید یک سر سوزن به آنچه میان انگشتان دوستم بود، نزدیک شوید.

بگذارید خودم بگویم؛ یک نصفه تخم‌مرغ بود و دوستم برای اینکه محتویاتش بر زمین نریزد، در کمال آرامش گام برمی‌داشت. آهسته بود؛ آهسته‌تر شده بود. وارد اتوبوس که شد، رو کرد به بچه‌ها و گفت: «پیش از آنکه شما از من بپرسید، خودم توضیح می‌دهم. امروز هوس تخم‌مرغ کردم. در خیابان کارگر شمالی، به صاحب مغازه‌ای گفتم که یک کیلو تخم‌مرغ می‌خواهم. وزن کرد؛ چهارده تخم‌مرغ، کمتر از یک کیلو بود و پانزده تا زیادتر. به فروشنده گفتم که دقیقاً یک کیلو، نه کم نه زیاد! هرچه تخم‌مرغ‌ها را عوض کرد، درست درنیامد. عاقبت پيله کردم که یکی را از وسط نصف کند. این همان نصفه است؛ تعجب نکنید. آدم باید جنم داشته باشد. بی‌خود و بی‌جهت اسمم را ع. پهلوان نگذاشته‌ام».

آن قدر خندیدیم که بیچاره راننده نزدیک بود پس بیفتد. می‌دانید بیشتر به چه می‌خندیدیم؟ به اینکه در تمام مدت خندیدن، جناب ع. پهلوان آن چنان جدی و شوق‌ورق ایستاده بود و به ما نگاه می‌کرد که باید بودید و می‌دیدید!

مؤلفان

نوشته‌ای که خواندید، نمونه‌ای از خاطره نگاری است. خاطره، از انواع ادبی و یکی از **عام‌ترین** و **صمیمانه‌ترین** گونه‌های نوشتار است که نویسندگان در آن، صحنه‌ها یا وقایعی را که در زندگی‌اش روی داده و در آن‌ها نقش داشته یا شاهدشان بوده است، شرح می‌دهد. خاطره نگاری یکی از **ساده‌ترین**، **بی‌تکلف‌ترین** و در عین حال **مؤثرترین** راه‌ها برای انتقال احساسات خود به دیگران است. این کار آن‌قدر ساده و بدون تشریفات است که هر کس می‌تواند با رعایت اصول و قواعدی محدود، به ساده‌ترین شکل، اتفاقات تلخ و شیرین مهم یا تأثیرگذار زندگی خود را ثبت و ماندگار کند؛

حوادث و مسائلی از قبیل: پیروزی‌ها و شکست‌ها، تجربه‌های تکرار ناشدنی یا به نحوی ارزشمند و متفاوت، دیده‌ها، شنیده‌ها، خواننده‌ها، نوشته‌ها و عواطف و احساسات.

در خاطره‌ای که خواندیم، نکات زیر اهمیت خاصی دارند:

۱. **موضوع:** خاطره مانند هر متن دیگری به موضوع نیاز دارد اما اهمیت موضوع در خاطره نگاری به **برجسته بودن رویدادهاست**؛ مثلاً «قهرمانی در مسابقات ورزشی نوجوانان» می‌تواند موضوعی برجسته برای نوشتن خاطره باشد.

موضوع خاطره نباید و نمی‌تواند روزمرگی‌های زندگی باشد؛ یعنی مسائل عادی و پیش پا افتاده مگر آنکه هر روز ممکن است برای همگان پیش آید؛ **مگر آنکه با طرح جزئیات جذاب، یک رویداد عادی و معمولی را به شکلی دلپذیر و خواندنی به نگارش درآوریم.** نویسندگان خاطره‌ای که خواندیم، رویداد خاصی را روایت نکرده است بلکه با شیوه‌ای خاص به توصیف یک رخداد پرداخته است. بی‌همتا بودن موضوع یا روایت بی‌همتا از موضوع، شرط اصلی ثبت خاطره است و نیز رعایت تسلسل و توالی زمانی رویداد که از آن زاویه بتواند دیدی مناسب به خواننده بدهد.

۲. **راوی یا زاویه دید:** شخص راوی و زاویه‌ای که از آن به تعریف خاطره می‌پردازد نیز در خاطره‌نگاری اهمیت دارد. روایت‌کننده خاطره، **گاه خود در شکل‌گیری رویداد و موضوع نقش دارد و گاه فقط ناظر و شاهد آن رخداد است.** بسته به اینکه از چه زاویه، روایت یا مقدمه‌چینی و فضاسازی را برای ثبت خاطره برگزینیم، روایت‌مان تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و متفاوت می‌شود.

فعالیت (۱)

در دو بند زیر خاطره پیش گفته با دو زاویه دید، نوشته شده است. این دو بند را بخوانید و با هم مقایسه کنید.

■ «جوان آن شب به آستانه بیست سالگی پای می‌نهاد. قرار بود بچه‌های خوابگاه برایش جشن تولد بگیرند؛ کم‌کم سال دوم دانشگاه را پشت سرمی‌گذاشت.

تمام حواسش به آن شب بود و سعی می‌کرد زودتر خود را به اتوبوس سرویس کوی دانشگاه برساند که...»

■ «بیست سالم بود؛ قرار بود بچه‌های خوابگاه برای من جشن تولد بگیرند؛ کم‌کم سال دوم دانشگاه را پشت سرمی‌گذاشتم. تمام حواسم به آن شب بود

و سعی می‌کردم زودتر خودم را به اتوبوس سرویس کوی دانشگاه برسانم که...»

پاسخ ✓ در بند اول، راوی در شکل‌گیری داستان نقشی ندارد و آنچه را که ناظر آن است تعریف می‌کند (سوم شخص)؛ در حالی که در بند دوم، راوی در

شکل‌گیری داستان نقش فعال دارد و جزئی تأثیرگذار از آن است. (اول شخص)

۳. **شروع مناسب:** خاطره‌ای که خواندید با موضوع دوست و وصف او آغاز می‌شود. شروع مناسب تأثیر خاصی بر نگاه مخاطب دارد و او را به خواندن ادامه متن ترغیب می‌کند. همچنین **با گزینش فضا و مقدم داشتن آن در نوشته،** از همان آغاز کار مشخص می‌کند که **کدام بخش از خاطره برای نویسنده اهمیت بیشتری دارد؛** بنابراین لازم است برای آغاز نوشتن، نقشه‌راهی تنظیم شود و براساس آن گام‌های بعدی نوشتن برداشته شود.

آغازی که برای نقل این خاطره انتخاب شده، ممکن است متناسب با هدف نویسنده به روش‌های دیگری نوشته شود.

هر یک از نمونه‌های زیر می‌تواند آغازی مناسب برای همین خاطره باشد:

الف) شروع خاطره براساس زمان

■ دمدمه‌های اردیبهشت ۱۳۴۵ بود و نیمروزی بسیار گرم؛ آن سال گرمای تهران بیداد می‌کرد. زنگ پایان کلاس را به زحمت تحمّل می‌کردم؛ امشب برایم شبی استثنایی بود؛ باید زودتر خودم را به خوابگاه برسانم؛ چون...»

■ ظهر بود؛ آفتاب را درست وسط آسمان شهر می‌خ‌کوب کرده بودند. گویا گرمای بیش از حدّ تحمّل او را هم مثل من سست و بی‌رمق کرده بود. دیرم شده بود. باید هرچه زودتر می‌رفتم؛ چون...»

ب) شروع خاطره براساس مکان

■ کلاس انگار تمامی‌نداشت؛ کلاس کژتدشت ۱۵۱ برایم سلول تنگ و تاریکی شده بود. ثانیه‌های ساعت روی دیوار کلاس از هم فاصله گرفته بودند؛ آخرین بار که به ساعت نگاه کردم، ثانیه‌شمار چنان کند می‌رفت که انگار وزنه‌ای به پایش بسته اند. فاصله میان نیمکت‌ها کم شده بود. شاید هم من خُلق تنگ شده بودم. استاد چرا سُر رفتن نداشت؟ اگر شب تولد خود او هم بود، همین کار را می‌کرد؟

■ ابرهای سمج بی‌خاصیت، خود را روی تهران پهن کرده بودند؛ نه می‌باریدند و نه زحمت را کم می‌کردند. گویا فقط وظیفه داشتند بالای سر شهر سرپوشی بگذارند تا ما مثل دانه‌های برنج در بخار میان زمین و آسمان حسابی دم بکشیم.

پ) شروع خاطره بر اساس رویدادی خاطره‌انگیز

■ آن روزها دانشگاه تهران ایام پارت‌هایی را می‌گذراند؛ اعتصاب‌های پی‌درپی دانشجویان، دانشگاه را فلج کرده بود. هر روز به بهانه‌ای کلاس را تعطیل می‌کردیم و در برابر در اصلی دانشگاه، رو در روی مردمی که از بیرون ما را تشویق می‌کردند، به شعار دادن می‌پرداختیم. شعارهایمان از گرانی غذا شروع شد و به سیاست کشید.

فعالیت (۲)

آیا جز‌مواردی که برای شروع خاطره‌نگاری برشمردیم، به نظر شما شیوه دیگری نیز وجود دارد که آغازگر مناسبی برای نوشتن خاطره تلقی شود؟ نمونه بیاورید.

پاسخ احساسات برجسته فرد در هنگام وقوع رویداد (آن روزها دائم ترس بی‌دلیلی در دلم بود)، توصیف شخصی که خاطره درباره اوست. (در دوران دانشگاه دوستی داشتم که خود را ع. پهلوان می‌نامید.) و ...

۴. سادگی و صمیمیت زبان نوشته: امتیاز خاطره‌نگاری بر سایر انواع نوشتن آن است که **لزومی ندارد نویسنده خاطره، از قالب مشخصی پیروی کند؛** مقررات عام نوشتن - که خواهی نخواهی شامل همه نوع نوشته می‌شود - به کنار، در خاطره‌نگاری پیروی از سبک و سیاق ویژه یا اصول و فنون خاصی مورد نظر نیست؛ زیرا **خاطره‌نگاری تا حدی قالبی آزاد و به دور از قیدوبند است.**

نمونه‌ای بی‌تکلف از خاطره‌نگاری را با هم بخوانیم:

سوم آذرماه ۱۳۹۵، تهران

از وقتی شازده کوچولو را خریده‌ام، شده است کتاب بالینی من. حتی یک شب هم بی او سر نکرده بودم، مگر چهارشنبه و پنج شنبه این هفته که...

اصلاً بگذار از اول حکایت کنم؛ عصر چهارشنبه دوستم، آقای زیبایی آمد و شازده کوچولو را از من به امانت گرفت. قول داد که فردا صبح بیاورد، اما نیامورد. عصر هم نیامورد. دلم شور می‌زد؛ به زحمت خوابم برد. فردا که از پادگان برگشتم، راه به راه رفتم در خانه دوستم. در زدم. در را که باز کرد، در چهره اش چیزی غیرعادی دیدم؛ گیج و منگ بود. سلام داد. برخلاف همیشه که خود را کنار می‌کشید تا وارد شوم، دستش را به در گرفته بود؛ یعنی که نمی‌خواهد تعارفم کند. به روی خودم نیامردم؛ گفتم امروز هم پادگان نیامدی. گفت که حالش مساعد نبوده است. راست می‌گفت؛ از چهره‌اش پیدا بود. طاقتم طاق شده بود؛ گفتم:

«چه خبر از شازده کوچولو؟»

سرش را پایین انداخت و با صدایی لرزان گفت:

«حالش خوب نیست؛ سرما خورده!»

به روی خودم نیامردم؛ حرفش را از سنخ حرف‌های شاعرانه‌ای تلقی کردم که همیشه ورد زبانش بود. سرش را بلند کرد. بی‌آنکه به چشم‌های من نگاه کند، گفت: «اگر می‌خواهی عیادتش کنی، بیا داخل؛ توی رختخواب خوابیده!»

دستم را گرفت. آرام آرام از پله‌ها بالا رفتیم. وارد اتاقش شدیم. رختخواب پهن بود. گوشه پتو را بالا زد؛ کتاب شازده کوچولو زیر پتو بود.

پتو را دوباره رویش انداخت؛ نشست و با سری فروافکنده گفت:

«پریشب لب حوض نشستم و خواندمش؛ در خلصه ناشی از لذت خواندنش فرورفته بودم که ناگهان از دستم سر خورد و افتاد داخل حوض!»

بعد هم تا مدتی طولانی سکوت کرد. وقت خداحافظی به من توصیه کرد حالا که می‌برم، مراقبش باشم؛ شاید هنوز حالش کاملاً خوب نشده باشد!

مؤلفان

خاطره‌گویی و خاطره‌نگاری

از آنجا که هدف خاطره به اشتراک گذاشتن تجربه‌های شخصی است، هر دو شیوهٔ گفتن و نوشتن برای خاطره درست و رواست؛ یعنی وقتی ما واقعه و حادثه‌ای را که دیده، خوانده، شنیده یا تجربه کرده ایم، برای کسی یا کسانی تعریف می‌کنیم، درحقیقت همان کار یا هدفی را دنبال می‌کنیم که از نوشتن خاطره و خوانده شدن آن انتظار داریم؛ با دو تفاوت: ۱. یکی آنکه نوشته سند است و ماندگار، و دیگر آنکه ۲. زبان نوشتار با زبان گفتار در برخی از اصول و نکات متفاوت است. گذشته از این تفاوت‌ها مواد خام هر دو شیوه یکی است.

در برگرداندن زبان گفتار به نوشتار اصول زیر را رعایت می‌کنیم:

■ متن یکپارچهٔ گفتاری را در نوشتار به چند بند تبدیل می‌کنیم.

■ بسیاری از تکیه کلام‌ها و تکرارها را حذف یا جایگزین می‌کنیم.

■ متن خاطره را با توجه به اجزای جمله در نثر معیار مرتب می‌کنیم؛ مگر آنجا که برای تأکید، آگاهانه اجزای جمله جابه‌جا می‌شود.

در تمامی مراحل بالا باید دقت داشته باشیم تا متن از موضوع اصلی دور نشود.

ایستگاه سؤال

خاطرهٔ زیر به شیوهٔ گفتاری و محاوره‌ای بیان شده است. با رعایت نکات بالا آن را به زبان نوشتاری تبدیل کنید.

عملیات خیبر بود جزیرهٔ مجنون یه جوون چارده پونزده ساله بچهٔ روستاهای شهری بود که با گردان ما ادغام شده بود گردان ما اسمش حضرت علی اکبر بود. تو عملیات تو جزیرهٔ شمالی تو تک دشمن یه جووری شد که به حساب خیلی سخت شده بود که به قول معروف آتیش از زمین و زمان می‌بارید خمپاره کاتیوشا هلی‌کوپتر هواپیما همه می‌زدند منطقه هم منطقهٔ نیزار و باتلاقی بود فقط یه جاده‌ای بود بین نیزار و باتلاق. اونجا سنگر گرفته بودیم پدافند می‌کردیم مسئول تدارکات ما با موتور صبح زود که آتیش کم می‌شد می‌اومد غذا برامون می‌آورد نمی‌تونست نزدیک بشه گونی کنسروها رو پرت می‌کرد تو سنگرو دور می‌شد اون روز وقتی گونی رو پرت کرد چهل پنجاه متر از سنگر دورتر افتاد زیر آتیش دشمن حالا مرد می‌خواست بره غذاها رو بیاره تیربار دشمن دائم کار می‌کرد و کسی جرئت نمی‌کرد بره ظهر بود همون جوون چارده پونزده ساله شهری رفتش کنار گونی کنسروها از اون کنسروها برمی‌داشت پرت می‌کرد تو سنگر برا ما خودشم زیر آتیش دشمن با خونسردی یکی از کنسروها را باز کرد همون جا نشست و خورد بعد از خوردن کنسرو کار جالبش این بود که ایستاد نمازشم همون جا خوند شجاعت این دلاور کلی به گردان روحیه داد...

پاسخ ایامی بود که عملیات خیبر در جزیرهٔ مجنون انجام می‌شد. جوانی چهارده یا پانزده ساله از روستاهای شهری به گردان ما- که با نام حضرت علی اکبر شناخته می‌شد- آمده بود. عملیات در جزیرهٔ شمالی بالا گرفته بود و به قول معروف آتش از زمین و زمان می‌بارید. دشمن با خمپاره، کاتیوشا، هلی‌کوپتر و هواپیما حمله می‌کرد. منطقه نیزار و باتلاقی بود که فقط با جاده‌ای از هم جدا می‌شدند. آنجا سنگر گرفته بودیم و پدافند می‌کردیم. مسئول تدارکات هر روز صبح زود که جنگ آرام تر بود، برایمان غذا می‌آورد؛ اما چون نمی‌توانست نزدیک شود، گونی کنسروها را پرت می‌کرد توی سنگرو دور می‌شد. آن روز وقتی گونی را پرت کرد، چهل، پنجاه متر دورتر از سنگر، زیر آتش دشمن افتاد. آدمی شجاع نیاز بود که غذاها را بیاورد. تیربار دشمن دائم کار می‌کرد و کسی جرئت نمی‌کرد برود. ظهر بود. همان جوان چهارده، پانزده سالهٔ اهل شهری رفت کنار گونی کنسروها. از گونی، کنسروها را برمی‌داشت و برای ما توی سنگر پرت می‌کرد. بعد هم زیر آتش دشمن با خونسردی یکی از کنسروها را باز کرد و همانجا نشست و خورد. جالب آن که بعد از غذا، همانجا نمازش را هم خواند. شجاعت این دلاور به گردان روحیهٔ زیادی داد.

خاطره‌نویسی در زندگی روزمره

چرا خاطره می‌نویسیم؟ این پرسش شاید جزئی از یک پرسش کلی‌تر باشد که اصلاً چرا می‌نویسیم.

پاسخ این سؤال روشن است:

می‌نویسیم تا ماندگار شویم؛

می‌نویسیم تا ارتباط برقرار کنیم؛

می‌نویسیم تا بیاموزیم و بیاموزانیم.

...

از آنجاکه حوادث و رویدادها فقط یک دلیل ندارند و مانند منشور چندوجهی اند، هر بیننده‌ای تنها به یک زاویه توجه دارد و چه سا دیدگاه‌ها که از دیدرس دیگران بیرون است؛ بنابراین ثبت هر رویداد با زاویه‌دیدهای متفاوت به جامع‌نگری می‌انجامد. از اینکه بگذریم، تنها برخی از افراد هستند که به هر دلیلی به بعضی از وقایع و حوادث دسترسی دارند. شرح مشاهدات چنین افرادی ممکن است از جهت بیان علت حوادث و تبیین واقعه برای آیندگان بسیار با ارزش باشد؛ مثلاً نویسنده توانمندی مثل بیهقی برحسب موقعیت شغلی خویش (سِمَتِ دبیری در دیوان رسالت) به اسرار و رموز آشکار و نهان حکومت غزنوی و چند پادشاه آن اشراف کامل دارد و یادداشت‌های او که بعدها تبدیل به «تاریخ بیهقی» می‌شود، خواننده را با خود همراه می‌کند تا به پنهانی‌ترین زوایای کاخ و قصر پادشاهان غزنوی برود و آن‌ها را به روشنی آینه ببیند.

«روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان» نیز از این جهت که فصلی از تاریخ ایران و حاکمان آن و دادوستد و رابطه شان را با دنیای خارج دربردارد، قابل توجه است.

«روزها» کتاب ارزشمند خاطرات دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن دربردارنده یک دوره پُرراز و رمز از سرگذشت انسان است.

خاطره‌نگاری در عصر انقلاب اسلامی گسترش فراوان یافت؛ خاطرات دوران مبارزه در عصر پهلوی و نهضت امام خمینی و خاطرات دوران قیام مردمی تا پیروزی انقلاب اسلامی از این شمارند. «خاطرات عزت‌شاهی» که خاطرات جریان‌های سیاسی و شخصیت‌های مبارز در زندان ساواک است و «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، خاطرات ارتشبد حسین فردوست، مسئول دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا پهلوی، نمونه‌هایی برجسته از خاطره‌نگاشته‌های دوران مبارزه تا پیروزی انقلاب اسلامی قلمداد می‌شوند.

همچنین خاطرات سال‌های دفاع مقدّس بخشی از مهم‌ترین کتاب‌های خاطره در این روزگار به شمار می‌آیند. «کارنامه و خاطرات هاشمی‌رفسنجانی»، خاطرات آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی از دوران انقلاب و هشت سال دفاع مقدّس است. کتاب‌هایی مانند «دا»، «پایی که جا ماند»، «نورالدین پسر ایران»، «من زنده‌ام»، «وقتی مهتاب گم شد» و «زندان موصل» نمونه‌هایی از خاطره‌نگاشت‌های دفاع مقدّس محسوب می‌شوند.

کارگاه نوشتن



تمرین



به پیوست کتاب مراجعه کنید و متن «روزها»، نوشته محمدعلی اسلامی‌ندوشن را بخوانید و به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

الف) کدام ویژگی‌ها، این نوشته را به عنوان «خاطره» از سایر قالب‌ها مجزّا می‌کند؟

ب) متن را با توجه به معیارهای زیر بررسی کنید.

- موضوع
- زاویه دید
- شروع
- سادگی و صمیمیت زبان

پاسخ الف) ساده، بی‌تکلف و صمیمانه نوشته شده است.

ب) ● موضوع: راوی حوادث برجسته کلاس پنجم خود را تعریف می‌کند.

● زاویه دید: راوی خود در شکل‌گیری رویدادها نقش دارد.

● شروع: راوی داستان را با ذکر رویدادی خاطره‌انگیز (آغاز تحصیل در مقطع پنجم ابتدایی) شروع می‌کند و با این کار مشخص می‌کند که کدام بخش از خاطره برای او اهمیت دارد.

● سبک نوشته ساده و بی‌قیدوبند و صمیمانه است.

مثل نویسی

مَثَل‌های زیر را بخوانید. سپس یکی را انتخاب کنید و آن را گسترش دهید.

- از دل برود هر آن که از دیده برفت.
- باز فیلش یاد هندوستان کرد. (خرداد ۱۴۰۳ فنی)
- به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی.

پاسخ ● از دل برود هر آن که از دیده برفت.

روز آخر مدرسه که همه یکدیگر را به آغوش می‌کشیم، تلخی شیرینی در دل همه ماست. گریه‌ها با شوخی دوستان تلطیف می‌شود و همه به هم قول دیدارهای آینده را می‌دهیم. هر هفته، فلان جا، فلان ساعت. همه عهد می‌بندند که هر جور شده خواهند آمد و هرگز یکدیگر را فراموش نخواهند کرد. سالیان سال بعد، روزی از روزها که به خاطرات لبخند می‌زنیم، به یاد این قرارهای بی‌ثمر می‌افتیم که هرگز اتفاق نیفتاد. مکان و زمان قرارها که هیچ، چهره و نام دوستان را هم به سختی به یاد می‌آوریم. این یادآوری هم لحظه‌ای به طول می‌انجامد و باز میان خاطرات جدید گم می‌شود. بیخود نیست که می‌گویند: «از دل برود هر آنکه از دیده برفت.»

● باز فیلش یاد هندوستان کرد.

جوان‌تر که بودم، هر دو هفته یک‌بار با دوستان بساط کوهنوردی داشتیم. کمی خوردنی در کوله انبار می‌کردیم و می‌زدیم به قله‌ها. ساعت‌ها در هوای خوش صبح راه می‌رفتیم و می‌گفتیم و می‌خندیدیم. چند روز قبل فیلم یاد هندوستان کرد و به فکر افتادم به یاد گذشته‌ها توشه جمع کنم و بزمن به دل طبیعت. برای چند ساعت سن و سال فراموشم شده بود. هنوز چند قدمی از کوه بالا نرفته، پاها و کمرم ناراحتی خود را از این تصمیم بی‌فکر اعلام کردند و تنها دستاوردی که از این کوهنوردی نصیبم شد، ساندویچ تخم‌مرغی بود که همان پایین کوه در حالی که به سرحالی جوانی‌ام می‌اندیشیدم، خوردم.

● به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

دوستی داشتم اهل ادب و ایران‌دوست. در خانه‌اش کتابخانه‌ای داشت پر از آثار پربار فارسی. دهان که باز می‌کرد، آدم حظ می‌کرد. چنان شیرین سخن می‌گفت که فرقی نداشت ماجرای خرابی ماشین را تعریف می‌کند یا واقعه‌ای تاریخی در کتاب‌ها، با اشتیاق گوش می‌کردی. کل تاریخ ایران را حفظ بود و مشتاق تعریف کردن افسانه‌های محلی که در مسافرت‌ها شنیده بود. دیروز برای آخرین بار او را در مقابل فرودگاه دیدم. کشور را ترک می‌کرد. هر چه دوستان می‌خندیدند و شوخی می‌کردند، چشمان پراشکش خالی نمی‌شد. لحظه آخر که برای خداحافظی مرا در آغوش کشید، بغض‌آلود زمزمه کرد: «ما هم رفتیم. به پایان آمد این دفتر، حکایت هم چنان باقی.» و با چشمان پراشک دوستانش را بیرون فرودگاه تنها گذاشت.

یادداشت:

الف بازشناسی

۱۳۵. متن زیر به چه شیوه‌ای بیان شده است؟

«عملیات خیبر بود جزیرهٔ مجنون به جوون چارده پونزده ساله بچهٔ روستاهای شهر ری بود که با گردان ما ادغام شده بود گردان ما اسمش حضرت علی‌اکبر بود. تو عملیات تو جزیره شمالی تو تک دشمن به جوری شد که به حساب خیلی سخت شده بود که به قول معروف آتیش از زمین و زمان می‌بارید خمپاره کاتیوشا هلی‌کوپتر هواپیما همه می‌زدند منطقه هم منطقهٔ نیزار و باتلاقی بود فقط به جاده‌ای بود بین نیزار و باتلاق.»

۱۳۶. متن زیر را بخوانید و به موارد خواسته‌شده پاسخ دهید.

«آن روز به سرعت می‌آمدم که خود را به اتوبوس سرویس کوی دانشگاه برسانم. تمام توجهم به پیاده‌رو بود و آدم‌هایی که به سرعت در حال رفت و آمد بودند و تمام سعی من این که از اتوبوس جانمانم. از تقاطع «۱۶ آذر» و «انقلاب» که گذشتم، چشمم به اتوبوس افتاد که داشت حرکت می‌کرد؛ با دو جِست خودم را به آن رساندم. راننده مرا که دید، پایش را روی ترمز گذاشت. از پلکان اتوبوس که می‌خواستم بالا بروم، صدای بلندی توجهم را به خود جلب کرد که می‌گفت اتوبوس را نگه دارم تا خود را برساند. شناختمش؛ به راننده گفتم نگه دارد. پذیرفت و ترمز گرفت.»

الف) موضوع: ب) زاویهٔ دید: پ) شروع: ت) زبان نوشته:

۱۳۷. دو بند زیر را از نظر زاویهٔ دید با هم مقایسه کنید:

الف) جوان آن شب به آستانهٔ بیست سالگی پای می‌نهاد. قرار بود بچه‌های خوابگاه برایش جشن تولد بگیرند؛ کم‌کم سال دوم دانشگاه را پشت سر می‌گذاشت. تمام حواسش به آن شب بود و سعی می‌کرد زودتر خود را به اتوبوس سرویس کوی دانشگاه برساند که ...
ب) بیست سالم بود؛ قرار بود بچه‌های خوابگاه برای من جشن تولد بگیرند؛ کم‌کم سال دوم دانشگاه را پشت سر می‌گذاشتم. تمام حواسم به آن شب بود و سعی می‌کردم زودتر خودم را به اتوبوس سرویس کوی دانشگاه برسانم که ...

۱۳۸. سه نمونه از کتاب‌های خاطره دفاع مقدس را نام ببرید.

۱۳۹. مشخص کنید که شروع هر یک از خاطره‌های زیر، بر چه اساسی است.

الف) ظهر بود؛ آفتاب را درست وسط آسمان شهر می‌خوب کرده بودند. گویا گرمای بیش از حدّ تحمّل او را هم مثل من سست و بی‌رمق کرده بود. دیرم شده بود. باید هر چه زودتر می‌رفتم؛ چون ...

ب) ابرهای سمج بی‌خاصیت، خود را روی تهران پهن کرده بودند؛ نه می‌باریدند و نه زحمت را کم می‌کردند. گویا فقط وظیفه داشتند بالای سر شهر سرپوشی بگذارند تا ما مثل دانه‌های برنج در بخار میان زمین و آسمان حسابی دم بکشیم.

پ) کلاس انگار تمامی نداشت؛ کلاس دَرندشت ۱۰۱ برایم سلول تنگ و تاریکی شده بود. ثانیه‌های ساعت روی دیوار کلاس از هم فاصله گرفته بودند؛ آخرین بار که به ساعت نگاه کردم، ثانیه‌شمار چنان کند می‌رفت که انگار وزنه‌ای به پایش بسته‌اند. فاصلهٔ میان نیمکت‌ها

کم شده بود. شاید هم من خُلق‌تنگ شده بودم. استاد چرا سَر رفتن نداشت؟ اگر شب تولد خود او هم بود، همین کار را می‌کرد؟

ت) آن روزها دانشگاه تهران ایام پِراالتهابی را می‌گذراند؛ اعتصاب‌های پی‌درپی دانشجویان، دانشگاه را فلج کرده بود. هر روز به بهانه‌ای کلاس را تعطیل می‌کردیم و در برابر در اصلی دانشگاه، رو در روی مردمی که از بیرون ما را تشویق می‌کردند، به شعار دادن می‌پرداختیم. شعارهایمان از گرانی غذا شروع شد و به سیاست کشید.

ث) دمدمه‌های اردیبهشت ۱۳۴۵ بود و نیمروزی بسیار گرم؛ آن سال گرمای تهران بیداد می‌کرد. زنگ پایان کلاس را به زحمت تحمّل می‌کردم؛ امشب برایم شبی استثنایی بود؛ باید زودتر خودم را به خوابگاه برسانم؛ چون ...

۱۴۰. هر یک از خاطره‌نگاشت‌های زیر از چه نظر ارزشمندند؟

الف) تاریخ بیهقی ب) کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی پ) ظهور و سقوط سلطنت پهلوی

ت) روزها ث) وقتی مهتاب گم شد ج) روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان

چ) خاطرات عزّت‌شاهی

۱۴۱.

خاطرهٔ زیر را از نظر موضوع، زاویهٔ دید، چگونگی شروع و زبان نوشته بررسی کنید.

«از وقتی شازده کوچولو را خریده‌ام، شده است کتاب بالینی من. حتی یک شب هم بی او سر نکرده بودم، مگر چهارشنبه و پنج‌شنبه این هفته که ...»

اصلاً بگذار از اول حکایت کنم؛ عصر چهارشنبه دوستم، آقای زیبایی آمد و شازده کوچولو را از من به امانت گرفت. قول داد که فردا صبح بیاورد، اما نیاورد. عصر هم نیاورد. دلم شور می‌زد؛ به زحمت خوابم برد. فردا که از پادگان برگشتم، راه‌به‌راه رفتم در خانهٔ دوستم. در زدم. در را که باز کرد، در چهره‌اش چیزی غیرعادی دیدم؛ گیج و منگ بود. سلام داد. برخلاف همیشه که خود را کنار می‌کشید تا وارد شوم، دستش را به در گرفته بود؛ یعنی که نمی‌خواهد تعارفم کند. به روی خودم نیاوردم؛ گفتم امروز هم پادگان نیامدی. گفت که حالش مساعد نبوده است. راست می‌گفت؛ از چهره‌اش پیدا بود. طاقتم طاق شده بود؛ گفتم:

«چه خبر از شازده کوچولو؟»

۱۴۲.

متن زیر را از شیوهٔ گفتاری به نوشتاری برگردانید.

«مسئول تدارکات ما با موتور صبح زود که آتیش کم می‌شد می‌اومد غذا برامون می‌آورد نمی‌تونست نزدیک بشه گونی کنسروها رو پرت می‌کرد تو سنگر و دور می‌شد اون روز وقتی گونی رو پرت کرد چهل پنجاه‌متر از سنگر دورتر افتاد زیر آتیش دشمن حالا مرد می‌خواست بره غذاها رو بیاره تیربار دشمن دائم کار می‌کرد و کسی جرئت نمی‌کرد بره ظهر بود همون جوون چارده پونزده ساله شهر ری رفتش کنار گونی کنسروها از اون کنسروها برمی‌داشت پرت می‌کرد تو سنگر برا ما خودشم زیر آتیش دشمن با خونسردی یکی از کنسروها را باز کرد همون جا نشست و خورد بعد از خوردن کنسرو کار جالبش این بود که ایستاد نمازشم همون جا خوند شجاعت این دلاور کلی به گردان روحیه داد...»

۱۴۳.

جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

الف) اهمیت موضوع خاطره‌نگاری به ----- است.

ب) امتیاز خاطره‌نگاری بر سایر انواع نوشتن آن است که لزومی ندارد نویسندهٔ خاطره از ----- پیروی کند.

پ) ثبت هر رویداد با زاویه دیدهای متفاوت به ----- می‌انجامد.

ب آفرینش ادبی

ب
۱۴۴.

خاطره‌ای از دوران تحصیل خود را از کلاس ادبیات بنویسید. (خرداد ۱۴۰۳ فنی)

۱۴۵.

خاطره‌ای از دوران کودکی خود بنویسید.

۱۴۶.

خاطره‌ای از دوران مدرسهٔ خود بنویسید.

پ سازه‌های نوشتار

پ
۱۴۷.

مثل زیر را گسترش دهید.

«هم خدا را می‌خواهد هم خرما را»

۱۴۸.

برداشت خود را از شعر زیر بنویسید.

«دائِم گل این بستان شاداب نمی‌ماند درِ یابِ ضعیفان را در وقت توانایی»

۱۴۹.

حکایت زیر را با نثر روان بازنویسی کنید.

«دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگر به زور بازو نان خوردی.

باری این توانگر گفت درویش را که چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن برهی؟

گفت تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی که خردمندان گفته‌اند نان خود خوردن و نشستن به که کمر شمشیر ززین به خدمت بستن.»

ستایش، شکر نعمت

درس ۱

- ۱ | سرور: شادی، خوشحالی
- ۲ | جود: بخشش، سخاوت، کرم
- ۳ | ثنا: ستایش، سپاس
- ۴ | جیب: یقه، گریبان
- ۵ | إعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی
- ۶ | فایق: برگزیده، برتر
- ۷ | خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده
- ۸ | مدعیان: ادعاکنندگان [لاف زنان، بیهوده‌گویان، خودستایان]
- ۹ | تحقیر: سرگشتگی، سرگردانی
- ۱۰ | قربت: نزدیکی
- ۱۱ | صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر
- ۱۲ | ممد: مددکننده، یاری رساننده
- ۱۳ | عاکفان: جمع عاکف؛ کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.
- ۱۴ | باسق: بلند، بالیده
- ۱۵ | انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
- ۱۶ | تاک: درخت انگور، رز
- ۱۷ | ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان؛ [در متن درس: «معلم و مرئی»]
- ۱۸ | هان: آگاه باش
- ۱۹ | کیمیا: ماده‌ای که با آن بتوان مس را به طلا تبدیل کرد؛ اکسیر
- ۲۰ | ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
- ۲۱ | وجه: ذات، وجود
- ۲۲ | مراقبت
- ۲۳ |

واژه	معنا	واژه هم‌آوا	معنا
ثنا	ستایش، سپاس	سنا	نور، روشنایی
حیات	زندگی	حیاط	محوطه بدون سقف
منسوب	نسبت داده شده	منسوب	گماشته، نصب شده
نثر	سخن غیرمنظوم	نصر	پیروزی
صبا	باد بهاری	سبا	نام شهری که بلقیس، ملکه آن بود
قربت	نزدیکی	غربت	دوری، بیگانگی، غریبی
بحر	دریا	بهر	برای (حرف اضافه)

- ۲۴ | الف | وهم ← خیال، پندار
- ب | فاحش ← آشکار، واضح
- پ | قسیم ← صاحب جمال
- ت | نبات ← گیاه، رُستنی
- ث | منت ← سپاس، شکر
- ۲۵ | الف | قدم‌ها
- ۲۶ | الف | تحفه: هدیه، ارمغان
- ۲۷ | الف | (۱) اعراض | ب | (۲) مطاع | پ | (۲) مُراقبه
- ۲۸ | وسیم
- ۲۹ | الف | درست
- ۳۰ | الف | بهر ← بحر | ب | بهر ← بحر
- ۳۱ | ب | [غلط املائی گزینه الف ← کشته‌گان (کشتگان)]
- ۳۲ | الف | ناموس | ب | تقصیر | پ | منسوب
- ت | بحر | ث | بهر | ج | باسق
- چ | ثنابی | ح | نظر | خ | وصال
- ۳۳ | متاع ← مطاع / موصم ← موسم / بت ← بط / غربت ← قربت / بهر ← بحر
- ۳۴ | الف | فایغ ← فایق | ب | فاهش ← فاحش
- ۳۵ | الف | [گزینه ب بهر ← بحر]
- ۳۶ | ذکر ← مفعول / خدا ← مسند
- ۳۷ | فضل ← مضاف‌الیه / سزاوار ← مسند
- ۳۸ | که ← مضاف‌الیه / عهده ← متمم
- ۳۹ | باران ← نهاد / همه ← متمم
- ۴۰ | دایه ← متمم / بنات ← مفعول / زمین ← مضاف‌الیه
- ۴۱ | عصاره ← نهاد / قدرت ← متمم / فایق ← صفت
- ۴۲ | نخل ← مسند / باسق ← صفت
- ۴۳ | همه ← نهاد / تو ← متمم / فرمانبردار ← مسند
- ۴۴ | تو ← متمم / پشتیبان ← مفعول
- ۴۵ | کسی ← نهاد / وصف ← مفعول / من ← متمم / بی‌دل ← نهاد
- ۴۶ | کشتگان ← مسند / معشوق ← مضاف‌الیه / کشتگان ← متمم / آواز ← نهاد
- ۴۷ | مرغ ← منادا / عشق ← مفعول
- ۴۸ | مدعیان ← نهاد / ش ← مضاف‌الیه / بی‌خبران ← مسند
- ۴۹ | ثمرت ← نهاد / تجربت ← مضاف‌الیه / همه روز ← قید
- ۵۰ | خدا ← مسند / ره ← متمم
- ۵۱ | وجود: مضاف‌الیه / مردان: متمم
- ۵۲ | کیمیا: مفعول / زر: مسند
- ۵۳ | سر: متمم («تا» ← به معنای انتهای مسافت، «حرف اضافه» است)
- ۵۴ | چهار مفعول ← ۱) همه غیبی / ۲) همه عیبی / ۳) همه بیشی ۴) همه کمی
- ۵۵ | پ | «به شکر اندر» ← شکر: متمم / به: حرف اضافه اول / اندر (= در): حرف اضافه دوم

- ۵۶ | پ | «را» حرف اضافه است به معنای «برای»، بنابراین نقش «هدیۀ اصحاب»، متمم است. در حالی که نقش «دست» و «سر» در گزینه‌های دیگر ← «مفعول» است.
- دیگر اینکه در جمله مورد نظر (گزینه «پ») واژه «دامنی» نقش مفعولی دارد؛ چه چیزی را پُر کنم ← دامنی را
- ۵۷ | الف | ش ← مضاف‌الیه [تریبیت او]
- پ | ش ← مفعول [بار دیگر او را ... خواند]
- پ | ش (هر دو) ← مضاف‌الیه [دعوت او / امید او]
- ت | م (گلم) ← مفعول [بوی گل، من را چنان مست کرد]
- م (دامنم) ← مضاف‌الیه [دامن از دستِ من برفت]
- ث | ت: مفعول [خواب و خور، تو را ز مرتبۀ خویش دور کرد]
- ۵۸ | الف | فعل «است» (بعد از همان به) به قرینۀ معنایی حذف شده است.
- ب | فعل «است» (بعد از واجب) به قرینۀ لفظی حذف گردیده است.
- ۵۹ | الف | فعل «اند = هستند» (بعد از سرگشته و فرمانبردار)
- ب | حذف به قرینۀ معنایی
- ۶۰ | ربط (هم‌پایه ساز)
- ۶۱ | ترکیب وصفی ← همان ره / ترکیب اضافی ← ذکرِ تو
- ۶۲ | الف | به معنی «به» ب | مُتَمَّم
- ۶۳ | (مصراع اول) فعل «بین» (بعد از «خداوندگار») ← به قرینۀ لفظی (مصراع دوم) فعل «است» (بعد از «شرمسار») حذف به قرینۀ لفظی
- ۶۴ | است: وجود دارد ← فعل غیراسنادی / شوی: فعل اسنادی
- ۶۵ | الف | درست [نهاد (خواب و خور) + مفعول (ت = تو را) + مسند (دور) + فعل (کرد)] ب | نادرست [رسی ← مضارع اخباری (می‌رسی)]
- ۶۶ | [البته در این متن، بیشتر از هشت آرایه وجود دارد]
- چهار تشبیه
- ← فزاش باد صبا
 - ← دایۀ ابر بهاری [همگی ← اضافه تشبیهی]
 - ← بنات نبات
 - ← مهد زمین
- استعاره ← فرش زمردین
- باد صبا (به باد صبا گفته)
- تشخیص
- ← ابر بهاری (به ابر بهاری دستور داده)
 - ← نبات (گیاه را به انسان تشبیه کرده)
- جناس ← فزاش و فرش [اشتقاق نیز دارد]
- سجع
- ← گفته و فرموده
 - ← بگسترد و بیورود
- ۶۷ | تشبیه (اضافۀ تشبیهی): دیوار اُمّت ← مشبّه: اُمّت ← مشبّه‌به: دیوار
- ۶۸ | الف | تلمیح ب | تشبیه
- پ | مجاز ت | جناس ← پسر و پدر
- ث | واج‌آرایی ← تکرار صامت «خ»
- ۶۹ | مجاز - مراعات نظیر
- ۷۰ | الف | کنایه ب | استعاره پ | واج‌آرایی [در هیچ‌کدام از گزینه‌ها آرایۀ «سجع» دیده نمی‌شود.]
- ۷۱ | مرغ سحر ← نماد «عاشق غیرحقیقی و مُدعی» پروانه ← نماد «عاشق واقعی و بی‌ادعا»
- ۷۲ | سجع ← شده و گشته
- ۷۳ | الف | فرش زمردین ← استعاره
- ب | مس وجود و کیمیای عشق (هر دو) ← تشبیه (اضافۀ تشبیهی) / زر شوی ← کنایه
- پ | سر ← مجاز
- ت | بحر ← استعاره
- ۷۴ | درست است
- ۷۵ | حیات‌وذات [البته «فرومی‌رود» و «برمی‌آید» نیز دارای سجع می‌باشند]
- ۷۶ | تلمیح
- ۷۷ | ۱) مراعات نظیر (لب و دندان / آتش و دوزخ) ۲) مجاز (لب و دندان / روی)
- ۷۸ | الف | دست و زبان (قدرت و گفتار)
- ۷۹ | مراعات نظیر (موج، بحر و کشتیبان) / تلمیح (حضرت نوح (ع))
- ۸۰ | ندرد و نبرد
- ۸۱ | تشبیه: نور عشق حق ← عشق حق: مشبّه / نور: مشبّه‌به
- ۸۲ | سعدی / کلیله و دمنه
- ۸۳ | ای بی‌خبر، بکوش که صاحب خبر شوی
- ۸۴ | در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
- ۸۵ | گر در سرت هوای وصال است، حافظا
- ۸۶ | کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
- ۸۷ | دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
- ۸۸ | زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
- ۸۹ | ب | تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
- ۹۰ | صاحب نظر
- ۹۱ | الف | مرتبۀ خویش ب | ذوالجلال پ | آفتاب فلک
- ۹۲ | ناتوانی در پرستش و عبادت سزاوارانۀ خداوند
- ۹۳ | تمامی‌کم‌وزیاد شدن‌ها (عزّت و ذلّت انسان‌ها) در دست خداست.
- ۹۴ | لطف و گذشت و مهربانی پروردگار
- ۹۵ | تأکید بر خاموشی و رازداری در عشق
- ۹۶ | رازداری در عشق و بی‌ادعایی
- ۹۷ | عشق، باعث ارزشمندی و تکامل انسان می‌گردد؛ چشم‌پوشی از دنیا و مادّیات
- ۹۸ | عشق، موجب کمال و زیبایی می‌شود.
- ۹۹ | عشق از انسان محافظت می‌کند.
- ۱۰۰ | مراقبت ← کمال توجّه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همهٔ احوال، عالم به ضمیر اوست (نگاه داشتن دل از توجّه به غیر حق) مکاشفت ← پی بردن به حقایق
- ۱۰۱ | او ← خداوند / من ← سعدی (شاعر) / بی‌دل ← سعدی / بی‌نشان ← خداوند

وہاں سے کہیں
میں نے نہ سنا
کہ جس نے
میں کو
پہچانے

گاج

۱۵

دستور
زبان
و آراء پہ

۳

فارسی و نگارش

محمد رضا ملک محمدی

فرمول

پیسٹ

مہادیہ
رایگان

فرمول پیدا

مبحث دستور زبان فارسی
در امتحانات نهایی ۱/۵
نمره و مبحث آرایه‌های
ادبی ۱/۵ نمره را به خود
اختصاص می‌دهند. این
کتابچه شامل
۲۰ بسته آموزشی
«دستور زبان» و ۱۶ بسته
آموزشی «آرایه‌های ادبی»
است. شما قبل از ورود به
کتاب اصلی بهتر است،
مطالب این کتابچه را
مطالعه کنید.

تهران، میدان انقلاب
نیش بازارچه کتاب

www.gajmarket.com

فهرست

قسمت ۱ دستور زبان

۹	۹	۴
زمان و نوع فعل	ضمیبرهای شخصی پیوسته	نقش دستوری کلمات در جمله
۱۹	۱۶	۱۳
انواع (صفت بیانی)	ترکیب وصفی و ترکیب اضافی	گروه اسمی، هسته و انواع وابسته
۲۶	۲۵	۱۹
انواع جمله	حذف	وابسته‌های وابسته
۲۸	۲۸	۲۷
انواع (اواو)	انواع (ان)	شیوه (بلاغی)
۲۹	۲۹	۲۸
فعل	واژه‌های (هم‌آوا)	دو حرف اضافه برای یک متمم
۳۱	۳۰	۲۹
معنای واژه در جمله	چهار وضعیت واژه‌ها در گذر زمان	انواع روابط معنایی واژه‌ها
	۳۲	۳۲
	شبکه معنایی	زبان کهن و دستور تاریخی

قسمت ۲ آرایه های ادبی

۳۴

جناس

۳۴

تضاد

۳۳

تشبیه

۳۸

تشخیص

۳۷

سجع

۳۶

استعاره

۴۰

تلمیح

۳۹

مجاز

۳۹

کنایه

۴۱

نماد

۴۱

ایهام

۴۰

اغراق

۴۳

متناقض‌نما
(پارادوکس)

۴۲

تضمین

۴۲

ضرب‌المثل (مثل)

۴۳

حسن تعلیل

● نقش‌های دستوری کدام‌اند؟

نهاد، مفعول، مُسند، متمم، قید، مُنادا، صفت، مضاف‌الیه، نقش‌های تبعی [=بَدَل، معطوف، تکرار]

● روش شناسایی نقش‌ها:

◆ نهاد

کلمه یا گروهی از کلمات است که دربارهٔ آن خبر می‌دهیم.

● روش شناسایی «نهاد» ← چه کسی؟ یا چه چیزی؟ + فعل

◀ «ما صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم.»

[چه کسی می‌بیند؟ ← پاسخ «ما» = نهاد]

«هوا امروز سرد بود.»

[چه چیزی سرد بود؟ ← پاسخ «هوا» = نهاد]

◀ نهاد را معمولاً می‌توانیم از جمله حذف کنیم:

صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم. [نهاد (= ما) ← حذف شده است]

◀ نام قدیمی «نهاد» ← «فاعل» و «مُسنَدالیه» بوده است.

◆ مفعول

● روش شناسایی «مفعول» ← چه کسی را؟ یا چه چیزی را؟ + فعل

◀ «ما صبح‌ها محمّد را در خیابان می‌بینیم.»

[چه کسی را می‌بینیم؟ ← پاسخ «محمّد» = مفعول]

«علی آن کتاب را می‌خواند.»

[چه چیزی را می‌خواند؟ ← پاسخ «آن کتاب» = مفعول]

◆ متمم

کلمه یا گروهی از کلمات است که بعد از «حرف اضافه» می‌آید.

حروف اضافه کدام‌اند؟ به، با، تر، از، در، برای، ازبرای، دربارهٔ، بهر، ازبهر، جُز، به جُز، به جُز از، مانند، مثل،

شبیهِ، همچون، بی، بدون، درمورد، آلا، مگر، غیر از، به غیر از

● واژه‌های زیر نیز گاهی حرف اضافه به شمار می‌آیند:

● «تا» ← وقتی که «انتهای زمان و مکان» را برساند:

از خانه تا مدرسه دویدم. / از الان تا فردا بیدارم.
حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم

«تا» ← معمولاً «پیوند وابسته‌ساز» است: «تا تلاش نکنی، موفق نمی‌شوی»
پیوند وابسته‌ساز

• «چو» و «چون» ← اگر به معنای «مثل و مانند» باشند، حرف اضافه به حساب می‌آیند:
او چون باد می‌دود.
حرف اضافه متّم

«چو» و «چون» نیز اغلب «پیوند وابسته‌ساز» هستند: «چون انگیزه ندارم، تلاش نمی‌کنم»
پیوند وابسته‌ساز

• «به عنوان»، «به خاطر»، «به منظور»، «از جهت» ← به معنی «برای»

• «به وسیله» و «به همراه» ← به معنی «با»

• «در مورد» ← به معنی «درباره»

• «به منزله»، «از قبیل»، «به مثابه» ← به معنی «مانند»

• «آلا»، «مگر»، «به‌غیر»، «به‌غیراز» ← به معنی «به‌جز»

• «از لحاظ»، «از نظر»، «از بابت»، «از جهت»، «از حیث»، «از روی» ← همگی در یک گروه معنایی قرار دارند.

چند مثال برای «متّم و حروف اضافه»:

او را در خیابان دیدم. / من به او علاقه دارم.
حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم

مقاله‌ای درباره شعر نوشتیم. / برای عشق ورزیدن خجالت نکش.
حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم

به خاطر تو از همه چیز می‌گذرم. / در مورد این موضوع بیشتر فکر کن.
حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم

ادبیات برای من به منزله دارو شفا بخش است.
حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم

از نظر من پدر و مادر، موجوداتی آسمانی هستند.
حرف اضافه متّم

در یک جمله، امکان دارد بیش از دو یا چند متّم بیاید:

ما در روز گذشته با ماشین برای گردش از خانه به پارک رفتیم.
حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم حرف اضافه متّم

[ما، نهاد / رفتیم: فعل]

حضور یا عدم حضور نقش‌های اصلی جمله (مانند نهاد، مفعول و مُسند) را ← «فعل جمله»

تعیین می‌کند. پس برای یافتن پاسخ درست (در مورد نقش‌یابی واژه‌ها) باید ابتدا به فعل جمله مراجعه کنیم؛ زیرا برخی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی دیگر، علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیازمندند.

● **روش یافتن «مُسند» ← چه جوری؟ یا چگونه؟ + فعل اسنادی**

فعل‌های اسنادی کدام‌اند؟ «است، بود، شد و گشت» و هم خانواده آنها از قبیل «هست، نیست، باشد، می‌باشد، بُود، باد، شود، می‌شود، بشود، نمی‌شد، گردد، بگردد، نگردد، می‌گردد، گردید و...»

◀ «هوا امروز سرد بود.»

[چه جوری (چگونه) بود؟ **پاسخ** ← «سرد» = مسند]

«ستایش مهربان است.»

[چه جوری (چگونه) است؟ **پاسخ** ← «مهربان» = مسند]

● **چند نکته در مورد «مُسند» و «فعل‌های اسنادی»:**

الف) توجّه داشته باشید که گاهی فعل «است» به صورت مُخَفَّف، به عنوان فعل اسنادی می‌آید [ام، ای، - / ایم، اید، اند]

◀ **من** ایرانی **ام** ← [= هستم]

نهاد مسند فعل اسنادی

شما دانش‌آموز **ید** ← [= هستید]

نهاد مسند فعل اسنادی

ب) فعلی دعایی «باد» معمولاً فعل اسنادی به شمار می‌آید:

◀ **تولّدت** مبارک **باد** ← [= باشد]

نهاد مسند فعل اسنادی

پ) موارد استثنایی فعل‌های اسنادی (یعنی مواردی که فعل اسنادی به شمار نمی‌آید):

● سه فعلی «است» و «بود» و «باشد» (و هم خانواده‌هایشان) ← هنگامی که به معنای «وجود و حضور داشتن» به کار روند، دیگر فعل اسنادی نیستند:

◀ پول در جیبم نیست. (وجود ندارد)

فعل غیراسنادی

او در کلاس است. [حضور و وجود دارد]

فعل اسنادی نیست

● «گشتن و گردیدن» ← به معنای «شدن» فعل اسنادی است؛ اما به معنای «چرخیدن»،

«گردش و تفریح» و «جُست‌وجو کردن»، دیگر فعل اسنادی به حساب نمی‌آید:

◀ **من** در پارک **کمی** گشتم ← [= گردش و تفریح کردم]

نهاد متقم قید فعل غیراسنادی

او برای یافتن کلید، **کیفش** را **گشت** ← [= جُست‌وجو کرد]

نهاد متقم مفعول فعل غیراسنادی

● دقّت کنید که چهار فعل «است، بود، باشد و شد»، هنگامی که فعل **کمی** هستند؛ دیگر فعل اسنادی به شمار نمی‌آیند:

◀ او شعری **سروده** بود. [بود ← ماضی بعیدساز]

نهاد مفعول فعل اصلی فعل کمکی

او شاید **نشسته** باشد. [باشد ← ماضی التزامی‌ساز]

نهاد قید فعل اصلی فعل کمکی

غذا خورده شد. [شد ← مجهول ساز]

نهاد فعل اصلی فعل کمکی

او آن نامه را نوشته است. [است ← ماضی ثقلی ساز]

نهاد مفعول فعل اصلی فعل کمکی

● افعال جملات بالا به ترتیب ← «سروده بود / نشسته باشد / خورده شد / نوشته است»]

◀ شکلی متفاوت از نقش «مُسند»:

در پاره‌ای از جملاتی که «مسند و فعل اسنادی» وجود دارد، گاهی مسند، به صورت «حرف اضافه و متمم» می‌آید:

◀ این پارچه ابریشمی است. (ابریشمی ← «مسند» به شکل رایج)

نهاد مسند فعل اسنادی

این پارچه از ابریشمی است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

او از ساکنان این محل است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

ایشان از دوستان شما بودند.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

او در حال ورزش است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

نظافت از ایمان است.

نهاد متمم [در جایگاه مسند] فعل اسنادی

◀ قید

قید، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مُقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد:

◀ حسن برگشت.

دیروز حسن برگشت.

قید نهاد فعل

دیروز بعد از ظهر حسن برگشت.

خوش بختانه دیروز بعد از ظهر حسن برگشت.

قید قید نهاد فعل قید قید قید

● اگر تمام قیده‌های به کار رفته در آخرین جمله را حذف کنیم، باز هم به اصل جمله خللی وارد نمی‌شود ← «حسن برگشت.»

◀ نشانه شناخت قید ← همین است که می‌توان «قید» را از جمله حذف کرد بدون آنکه به اصل

جمله خللی وارد شود.

◀ در زبان فارسی، تمام کلمات تنوین‌دار ← همیشه قید هستند؛ حتماً، اصولاً، ظاهراً، اصلاً، کاملاً، لطفاً و ...

◀ برخی واژه‌ها (غیر از تنوین‌دارها) نیز همیشه قیدند؛ مانند: ناگهان، سپس، بالاخره، هنوز، هرگز،

البته، شاید، باید، خیلی، چرا، آیا، همیشه، همواره، مُتأسفانه، خوش بختانه، بد بختانه و ... [در گذشته،

به این‌گونه قیده‌ها ← «قید مختص» می‌گفته‌اند]

◀ برخی قیده‌ها با «اسم» مشترک هستند:

◀ او تاجستان را دوست دارد. / تاجستان، فصل مسافرت است. / او تاجستان، کتاب خود را منتشر خواهد کرد.

مفعول نهاد قید